

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

گزیده‌ای از تفسیر

سوره‌ی فاتحه

سید احمد الحسن علیه السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه	نام کتاب
احمد الحسن <small>رحمته</small>	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه</small>	مترجم
دوم	نوبت انتشار
1395	تاریخ انتشار
۱۱۵/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه به
تارخاهای زیر مراجعه نماید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- ۸ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- ۹ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ
- ۱۲ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۱۴ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ
- ۱۵ «الرحمن الرحيم» در سوره‌ی فاتحه:
- ۱۶ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
- ۱۷ يَوْمِ الدِّينِ
- ۲۰ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
- ۲۱ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
- ۲۳ مَخْلَصٌ كَلَامٌ
- ۲۴ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
- ۲۶ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
- ۲۹ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ
- ۳۱ روشنگری‌ها
- ۳۱ اول: روشنگری از اسماء خداوند
- ۳۴ مراتب اسماء خداوند سبحان:
- ۳۴ مرتبه‌ی اول: مرتبه‌ی حقیقت یا کُنه
- ۳۵ مرتبه‌ی دوم: مرتبه ذات
- ۳۵ مرتبه‌ی سوم: مرتبه‌ی انسان

- ۳۸.....عطفی بر آنچه گذشت.
- ۴۰.....آنچه مانده و باید بدانیم:
- ۴۱.....اسم‌های خداوند در سوره‌ی فاتحه.
- ۴۱.....اول: الله، الرحمان و الرحيم.
- ۴۱.....دوم: رب العالمين.
- ۴۵.....سوم: ملك يوم الدين.
- ۵۰.....دوم: روشنگری از عبادت و استعانت.
- ۵۰.....عبادت:
- ۵۲.....استعانت:
- ۵۷.....سوم: روشنگری از صراط مستقيم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمَلِكِ، مُجْرِي الْفَلَكَ، مُسَخِّرِ الرِّيحِ، فَالِقِ الإِصْبَاحِ، ذِيانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ
حمد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده ی کشتی (وجود)، مسخر
کننده ی بادها، شکافنده ی سپیده ی صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ خَشِيْعَةً تَرَعَدُ السَّمَاءُ وَ سَكَانَهَا، وَ تَرَجِفُ الأَرْضُ وَ عِمَارُهَا، وَ تَكْمُجُ الْبَحَارُ مِنْ مَنِّ سُبْحٍ فِي عَمَلِهَا
سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می غمزد و زمین و آبادکنندگان
می لرزند و دریاهای او هر آن که در اعماقش غوطه وراست موج می زنند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، الْفَلَكَ الْجَارِيَةِ فِي اللُّجَجِ الْعَامِرَةِ، يَا مَنْ مَنَّنَا بِكَيْبِهَا وَ يَغْرِقُ مِنْ نَجْوَاهَا، الْمَثَلُ
لَهُمْ مَارِقٍ، وَ الْمَتَأَخَّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٍ، وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٍ
بار خدایا! بر محمد و آل محمد و فرستادگان تو؛ کشتی روان در اقیانوس های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود.
کسی که از آنها پیش افتد، از زمین خارج است و کسی که از آنها عقب ماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق بر آنها است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بِسْمِ» (به نام): جار و مجرور و متعلق به فعل «إِقْرَأْ» (بخوان) می‌باشد. معنای اولیه‌ی آن (بخوان) حاصل از جایگاه «بِسْمِ اللَّهِ» است که سخن با آن آغاز می‌گردد. اما معنای «استعانت» (یاری طلبیدن) محقق شده؛ چرا که در خواندن، معنای استعانت و یاری طلبیدن نهفته است و هیچ قرائتی وجود ندارد مگر به حول و قوه‌ی او سبحان و متعال. بنابراین معنای آن «إِقْرَأْ بِاللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (بخوان به نام الله رحیم) می‌باشد؛ چرا که اسما و صفات کمالیه‌ی خداوند عین ذات او می‌باشد.

توضیح این معنا: عمل «خواندن» که انجامش می‌دهیم، قائم به خداوند است، که اگر او نبود، هیچ چیزی وجود نمی‌داشت. به عبارت دیگر در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اعترافی از جانب بنده وجود دارد که «لا حول و لا قوه الا بالله» و اعتراف به اینکه هر چه غیر او است عدم می‌باشد و همه به وجود او قوام یافتند و بر پا شدند، و تاریکی به نور او اشراق یافت. در بسمله، یاری خواستن کامل فقیر مطلق از غنی مطلق وجود دارد. همان طور که قرآن هدایت کننده به صراط مستقیم است، کسی که خواستار شروع سیر در این صراط مستقیم است، نیازمند به علم و حول و قوتی که با آن هدایت شود و در سیر و سلوکش از آن یاری جوید، می‌باشد؛ و از کجا می‌تواند به چنین چیزی دست یابد؟ جز از سرچشمه‌ی وجود؟! پس حق این است که شروع و یاری جستن با بسم الله می‌باشد؛ الله که اسم جامع صفات کمال خداوندی است.

کلمه‌ی «اسم» از «سما» گرفته شده است و به معنای بالا رفتن، رشد یافتن و ظاهر شدن می‌باشد. الله از «اله» گرفته شده است و خلق در نیازهایشان و جبران کاستی‌هایشان به او رو می‌کنند؛ هر کس خواهان علم باشد قصد الله می‌کند، هر کس خواهان روزی باشد قصد الله می‌کند، هر کس خواهان نیرو و قوت باشد قصد الله می‌کند، هر کس خواهان شفا باشد قصد الله می‌کند و هر کسی که خواهان جبران نقص و کاستی‌اش از هر جهتی باشد، قصد الله که دربرگیرنده‌ی تمام کمالات است، می‌کند.

پس خداوند سبحان با صفات ذاتی کمالی‌اش با خلقش روبه‌رو شد و همه‌ی صفات را در

اسم «الله» که فقط بر ذات الهی اطلاق می‌گردد، جمع فرمود. اما کُنْه و حقیقت خداوند سبحان را جز «هو» (او) نمی‌داند. بنابراین به حق، شایسته است که فرزند آدم سیرش به سوی کمال را با یاری جستن از صاحب کمال و بخشاینده‌ی کمال آغاز کند؛ خداوند سبحان و متعالی که با اسم جامع صفات کمالی‌اش که خلقتش با آن روبه‌رو شدند و با آن او را شناختند، تکلم نمود.

* * *

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

«رحمان» یعنی یا کسی که رحمتش وسیع است و «رحمان» یعنی کسی که رحمتش شدت بسیار دارد.

هر دو به رحمت خداوند سبحان اشاره دارد؛ چه در دنیا و چه در آخرت؛ چه در امور دنیوی و چه در امور دینی؛ ولی از آنجا که اسم رحمان بر کثرت و زیاد بودن رحمت اشاره دارد، در ستون فیوضات رحمت دنیوی که حتی کافر را در مواردی چون خلقت و روزی و شفا، در بر می‌گیرد، درج شده و اسم رحیم که بر شدت رحمت و قوت آن دلالت دارد در ستون فیوضات رحمت دینی قرار گرفته است؛ چرا که نعمت‌های دینی از قبیل بعثت انبیا و شریعت، از نعمت‌های دنیوی بزرگ‌تر است و رحمت خداوند در آخرت صد برابر رحمتی است که در دنیا منتشر نموده؛ همان طور که در حدیث از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «**رحمان اسمی خاص با صفتی خاص است**»^۱.

امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «**رحمان برای همه‌ی خلق و رحیم مختص مؤمنین است**»^۲.

اما اختصاص دادن اسم رحمان به دنیا یا نعمت‌های مادی دنیوی، یا اختصاص دادن رحیم به آخرت یا نعمت‌های دینی و شرعی در این دنیا معارض متن صریح قرآن می‌باشد.

۱ - تفسیر مجمع البیان: ج ۱ ص ۹۴ ؛ تفسیر صافی: ج ۱ ص ۸۱ ؛ المیزان: ج ۱ ص ۲۳.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۱۱۴ ؛ توحید صدوق: ص ۲۳۰ ؛ تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۸.

خداوند متعال می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (خدای رحمان * قرآن را تعلیم داد) و قرآن به یقین بزرگ‌ترین نعمت دینی و حتی اخروی می‌باشد.

در این دنیا، رحمن راه رسیدن به خداوند است. خداوند سبحان یادگیری و تعلیم قرآن را با اسم رحمان خود قرین فرموده، همان طور که در دعای صباح از امام زین العابدین (علیه السلام) آمده است: «رحمان دنیا و آخرت».

و همچنین در دعایی از ائمه (علیهم السلام) که ذکر شده است: «رحمان دنیا و آخرت، و رحیم آنها»^۱. پس معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌شود: من توبه و بازگشتم را به سوی پروردگارم، و یاری‌ام را برای خالقم، و تسلیم شدنم را به خالقم و ظاهر شدنم را به وجود آغاز می‌کنم، پس از اینکه هیچ چیز قابل ذکری نبودم، در حالی که از ظهور او با همه‌ی کمالاتش یاری می‌جویم؛ کمالاتی را بر جهانیان افاضه فرمود و با آنها او را شناختند. می‌گویم «بِسْمِ اللَّهِ» و سپس از بین کمالاتش، رحمتش را برمی‌گزینم و از آن یاری می‌جویم؛ چرا که او از طریق آن به کسی که از او نمی‌خواهد و او را نمی‌شناسد، عطا می‌فرماید؛ از آن رو که من مستحق عطایش نیستم؛ چرا که گناهان، صورت‌م را سیاه کرده است و همچنین از آن رو که برخی از آنچه من را به سوی راهنمایی و هدایت می‌کند را ترک گفته‌ام، با این بهانه که مرا بر انجامشان دستور نداده و به خاطر ترک گفتنشان، عقوبت نمی‌کند، و این در حالی است که کرم و فضلش را از یاد برده‌ام!

بنده‌ای را در نظر بگیر که او را معصیت نمی‌کند و آنچه او را به سمتش هدایت می‌کند را پیروی می‌نماید و خدا را شب و روز یاد می‌کند، حتی او را بنده‌ای صالح، نیکوکار، شکرگزار، صبور و مخلص برای خداوند سبحان در نظر بگیر؛ چنین بنده‌ای به طور قطع و یقین به حول و قوه و توفیق و عصمت خداوند است که بندگی می‌کند و شکر می‌گزارد و عمل می‌کند. اگر خداوند سبحان قوتش را از بنده‌ای بردارد، به همان عدمی که هیچ وجودی نمی‌داشت بازمی‌گردد، و اگر از بنده‌ای توفیق را سلب کند و او را به حال خودش رها نماید، سر به عصیان و گناه برمی‌دارد.

از همین جا است که هر قدر هم که شکرگزاری بنده عظیم باشد، توفیق خداوند به این

۱ - صحیفه‌ی سجاده‌ی: ص ۳۸۹ در دعای ایشان برای برطرف شدن غم‌ها ؛ مصباح‌المجتهد: ص ۳۹۳ صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز جمعه.

بنده برای این شکرگزاری، عظیم‌تر خواهد بود. این گونه است که نعمت خدا بر بندگان مقرب عظیم‌تر است و عمل و شکرگزاری آنها نعمتی جدید است که نیازمند به شکرگزاری می‌باشد، و این شکر با توفیق و حول و قوت خداوند صورت می‌پذیرد که خود، نعمتی عظیم‌تر از نعمت پیشین است و به شکری بزرگ‌تر نیاز دارد و به این ترتیب کریم با کرمش، عنان این بندگان را به دست می‌گیرد، زبانشان بند می‌آید، و دیدگان‌شان اشکبار می‌گردد، آن هنگام که می‌فهمند که از شکرگزاری او سبحان و متعال ناتوان‌اند. در حالی که اینها در جایگاه‌های ستوده شده قرار دارند آن هنگام که می‌فهمند که آنها پیوسته با عدم، ظلمت، نقص، و حقیقتش آمیخته هستند. در حالی که وجود خویش را دشمن و ماندگاریشان را گناهی می‌بینند؛ پس از درگاه الهی، طلب بخشایش می‌کنند و به او بازمی‌گردند و عفو و رحمتش را خواستار می‌شوند؛ این در حالی است که وجودشان مرهون باقی ماندن همین حجاب و باقی ماندنشان در گرو مخلوط بودنشان با عدم و ظلمت می‌باشد. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا»^۱ (بارالها! من در توجهم به نفس خود بر خویش ستم کردم، پس وای بر نفس من اگر آن را نیامزوی).

حضرت (علیه السلام) توجه به وجود خویش را گناه برمی‌شمارد؛ حتی در مورد علی (علیه السلام) می‌گوییم: وجود مبارکش را به خاطر وجود شائبه‌ای از عدم، گناه می‌شمارد؛ شائبه‌ای که بدون آن نه اسمی و نه رسمی برایش باقی نمی‌ماند؛ بلکه فنا می‌شود و جز خداوند واحد قهار چیزی باقی نمی‌ماند.

در حدیث از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: **«جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد - یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی‌توانست به مقام پیامبر دست یابد، بنابراین اشاره می‌کند که به مقامش عروج نماید. در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر (ص) عرض کرد: خداوندا عفو و رحمتت را خواستارم. فرمود: و همان طور که خدا فرموده است «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) گفته شد: مراد از «قاب قوسین او ادنی» چیست؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود میان**

این دو حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد. این مطلب را نفهمیدم جز اینکه فرمود: **زیرجری است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن، به نور عظمت (الهی) نگریست. آنگاه خداوند فرمود...».**

طلب بخشش از جانب پیامبر مشخص گردید؛ اما حجاب در نوسان، استجابتی از جانب خداوند جل شأنه در برابر طلب عفو از جانب پیامبر و زدودن حجاب عدم و تاریکی از صفحه‌ی وجود مبارکش می‌باشد؛ ولی این، استجابتی جزئی بود با آنکه او سبحان و متعال اهل استجابت است، که اگر حجاب را برمی‌داشت هیچ اسمی و هیچ رسمی و هیچ حقیقتی به پیامبر باز نمی‌گشت.

از اینجا مقام این بزرگوار ﷺ را می‌شناسیم. همه چیزش به خداوند تقدیم نمود و خداوند آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است، عطا فرمود: **«از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست».**

برای اعطای این مقام، باید بدانید که لازم است همه در این سیر به سوی او تلاش نمایند؛ در حالی که سرهایشان به زیر افکنده شده است، اِنابه‌کننده به سوی او هستند، امیدورا به عفو و رحمتش و در نوسان بین رکوع و سجود و خضوع و خواری باشند.



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

باید توجه داشت که آنچه در سوره‌ی حمد بعد از بسمله آمده است چیز جدیدی نیست بلکه فقط تفصیلی برای بسمله می‌باشد؛ همان طور که آنچه در قرآن غیر از سوره‌ی فاتحه آمده است، چیزی جدید محسوب نمی‌شود، بلکه تفصیلی برای سوره‌ی فاتحه می‌باشد. از

همین این رو، تمام قرآن در سوره‌ی فاتحه و حتی در بسمله آن می‌باشد.^۱

در بسمله، حمد و ستایشی برای بخشنده‌ی کمال، و استعانت و یاری طلبیدنی از پرورش دهنده‌ی بندگان و استغاثه‌ای از رحمن رحیم از طرف بنده می‌باشد. بنده‌ای که مسیر بازگشت و توبه به سوی حیّ قیوم را آغاز می‌کند؛ در حالی که از او سبحان و تعالی هدایتش را به صراط مستقیمی که به او منتهی می‌شود، خواستار است.

خداوند تعالی می‌فرماید: «لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^۲ (ما سبع مثنای و قرآن

بزرگ را به تو دادیم).

و همچنین می‌فرماید: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَفْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»^۳ (خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی متشابه و مثنای، که از تلاوت آن کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، از خوف، تن بلرزد؛ سپس تن و جانشان به یاد خدا بیارامد. این راه خدا است که هر که را بخواهد به آن راهنمایی می‌کند و هر که را خدا گمراه کند، او را هیچ راهنمایی نخواهد بود).

سوره‌ی فاتحه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شروع می‌شود؛ یعنی ثنا و ستایشی برای کامل مطلق، پرورش دهنده‌ی خلق در عالم ملک و ملکوت و عقل. توصیف «رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی مربی و پرورش دهنده‌ی خلق و کامل کننده‌شان، متناسب با مقام و جایگاه بنده؛ از جهت بیان نقصانش و نیازش به کمال و از جهت شکرگزاری‌اش و اعترافش به نعمت‌ها و کمالات گذشته‌ای که بر او افزوده شده است؛ که به طور قطع و یقین به شماره درنیاید؛ با نعمت‌هایی که با آنها پا به عرصه‌ی وجود گذاشت آن هم پس از اینکه چیز قابل ذکر نبود، و با آنچه با آنها تغذیه نمود و رشد کرد و بدنش به تکامل رسید؛ و چه بسا اگر از کسانی باشد که نیکی و حسنی از جانب خداوند به سویش سبقت بسته باشد، نفس و روحش نیز به تکامل رسیده باشد؛ با نعمت‌هایی که به صراط مستقیم، هدایت شد و از سقوط کردن در آتش سوزان، دوری گزید. گویی حمد و ستایش خداوند سبحان به همراه رب العالمین، تضمین کننده‌ی

۱ - امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «تمام علوم هستی در قرآن، و تمام علوم قرآن در سبع مثنای، و علوم سبع مثنای در بسمله، و علوم بسمله در نقطه است و من آن نقطه می‌باشم». چهل حدیث شیخ ابراهیم خویی: ص ۲۳۱.

۲ - حجر: ۸۷.

۳ - زمر: ۲۳.

اعتراف و شکر و التماس و گدایی از سوی بنده‌ی ناقص می‌باشد؛ در حالی که او در مسیر تکاملی‌اش به سوی ربّ کاملِ کامل‌کننده‌ی عالمیان، می‌باشد.
پس حمد و ستایش کلید گنج‌های کمال است، و با آن سوره‌ی مبارک «أمّ الکتاب» گشایش یافت.



الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اختصاص دادن اسم رحمان به «دنیا یا روزی‌های دنیوی» و رحیم به طور کامل به «آخرت و دین» تخصیص دقیقی نیست؛ همان طور که بر مبنای همین تخصیص، عام بودن صفت رحمان که مؤمن و کافر را شامل می‌شود و خاص کردن صفت رحیم که فقط مؤمنین را شامل می‌شود، به این دلیل که رحمتِ روزی دنیا، مؤمن و کافر را بهره‌مند می‌سازد و رحمتِ دین و آخرت، به مؤمن اختصاص دارد و کافر را دربرنمی‌گیرد مگر از جهت دعوت به ایمان، دقیق نمی‌باشد.

صحیح و درست آن است که «الرحمان الرحیم» دو اسم مبارک هستند که بر وسعت و شمول رحمت خداوندی، و شدت و عظمت آن دلالت دارد؛ اسم رحمان به بیان وسعت و شمول رحمت و رحیم به بیان شدت رحمت، اختصاص داده شده است.

آنچه بر عدم تخصیص داشتن آنها دلالت دارد آیات و روایات می‌باشند؛ البته برای کسی که با نهایت دقت، تدبّر کند. آری، می‌توان گفت «رحمن» به امور دنیوی نظیر روزی‌ها و سایر موارد سزاوارتر است به این دلیل که بر وسعت و شمول آن بر مؤمن و کافر دلالت دارد؛ با این وجود برای «رحیم» سهم بزرگی در دنیا باقی می‌ماند؛ اگر شدت رحمتش نبود کسانی که او را نمی‌شناختند و از او درخواست نمی‌کردند را دربرنمی‌گرفت.

همان طور که می‌توانیم بگوییم: سزاوارتر به آخرت و دین و شریعت، اسم رحیم می‌باشد. در حدیث از ائمه علیهم‌السلام چیزی که بر این معنی دلالت می‌کند وارد شده است. از ایشان علیهم‌السلام

روایت شده است: «الرَّحْمَنُ الَّذِي يَرْحَمُ بِسَطِّ الرِّزْقِ عَلَيْنَا، الرَّحِيمُ بِنَا فِي أَدْيَانِنَا وَ دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا»^۱ (با رحمان که در گسترش روزی بر ما، بر ما رحم می‌کند و رحیم که نسبت به دین ما و دنیای ما و آخرت ما است) و همچنین: «رحمان دنیا و آخرت و رحیم آنها»؛^۲ و خداوند داناتر و حکم‌کننده‌تر است.

* * *

«الرحمن الرحيم» در سوره‌ی فاتحه:

الرحمن الرحيم در سوره‌ی فاتحه با توجه به اینکه از کلام خداوند سبحان هستند، بشارتی برای مؤمنین به او سبحان و متعال است، و فراخوانی برای توجه به او، و دعایی به درگاه او، و توسل به او به واسطه‌ی این دو اسم می‌باشد.

حق تعالی می‌فرماید: «يُبَشِّرُهُمْ رَبَّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ»^۳ (پروردگارشان به رحمت و خوشنودی از جانب خود و به بهشتی که در آن نعمت‌های جاوید باشد، بشارتشان می‌دهد).

و با توجه به جاری شدن این دو اسم بر زبان بنده، اینها شکر و ثنا و حتی گدایی و دربوزگی نیز محسوب می‌شوند؛ ولی این بار با ذکر صفتی از او سبحان و متعال که همواره بنده او را با این صفت شناخته است؛ او را نوری دید که در تاریکی‌های زمین هدایتش می‌کند و او را پروردگاری مهربان دید که یاد کننده‌اش را فراموش نمی‌کند، و حتی کسی که از یادش برده است را یاد می‌کند.

آنچه باقی می‌ماند این است که اسم «رحمن» اسمی خاص برای او سبحان و متعال می‌باشد؛ از جهت دلالت کردن این اسم بر وسعت و شمول و دربرگیرندگی مطلق بر تمام موجودات. اما اسم رحيم، اسمی است که غیرخودش را دربرمی‌گیرد؛ چرا که بر قوت و شدت رحمت دلالت می‌کند و مخلوقی که با مخلوق دیگری غیر از خودش قیاس گردد، می‌تواند با

۱ - توحید صدوق: ص ۲۳۲.

۲ - کافی: ج ۲ ص ۵۵۷؛ مصباح‌المجتهد: ص ۶۶ و ۳۳۶ و ۳۹۳ و ۵۰۴ و ۵۷۱.

۳ - توبه: ۲۱.

صفت «شدید الرحمت» توصیف گردد. این اساس مطلب بود، و می‌توان گفت: خصوصی بودن رحمان و عمومی بودن رحیم به سبب کاربرد و استعمال آنها نیز می‌باشد؛ و خداوند داناتر است.

«الرحمن الرحیم» تکرار شده؛ چرا که فاتحه، تفصیلی برای بسمله است همان طور که قرآن تفصیلی برای فاتحه می‌باشد.

مَالِكِ يَا مَلِكِ

مالک: کسی که مالک چیزی باشد؛ چه این تملک حقیقی باشد مانند مالکیت خداوند سبحان، یا اعتباری باشد مانند مالکیت ما که عاریتی است و به نمایندگی می‌باشد.
مَلِك: پادشاه تدبیر کننده‌ی امور رعیت.

هر دو اسم برای خداوند سبحان، یکسان می‌باشند. اگر بگوییم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (مالک روز دین)، او مالکیت حقیقی بر هر چیزی دارد و حق تصرف در آن و تدبیر شؤونات و امور مربوط به آن را به هر نحوی که خود اصلاح می‌داند، دارد. به این ترتیب برای او مالک بودن و سلطنت و پادشاهی را اثبات کرده‌ایم. اگر بگوییم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (پادشاه روز جزا) - با وجود اینکه غیر از او پادشاهی نیست و حتی او مالک سلطنت و پادشاهی است - او پادشاهی است که مالکیت حقیقی بر رعیتش دارد و حق تدبیر شؤونات آنها را به هر نحو که بخواهد دارا می‌باشد؛ و با این گفته، مالکیت و پادشاهی را برای او به اثبات رسانیده‌ایم.

به این ترتیب درمی‌یابیم که هر دو قرائت، دیگری را دربرمی‌گیرد و هر دو قرائت از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است؛ هر چند برخی علما قرائت مَلِك را به جهت کثرت روایات وارد شده از اهل بیت (علیهم‌السلام) ترجیح داده‌اند؛ والله اعلم (خداوند داناتر است).

یومِ الدِّینِ

یعنی روز «جزا» و چه بسا درست‌تر باشد که بگوییم: «میدان جزا یا حساب». منظور از کلمه‌ی «یوم = روز» در اینجا، وقت معینی از طلوع تا غروب خورشید نمی‌باشد بلکه مانند این است که می‌گوییم امروز، عمل و فردا، حساب. بنابراین از منظور از روز در اینجا، زندگانی در دنیا می‌باشد؛ چرا که آوردگاه محل عمل و آزمون و ابتلا است، نه همان معنای وقت معینی که ذهن با شنیدن کلمه‌ی «روز» به آن سو می‌رود. این توصیف جدید برای جلب توجه به میدان و آوردگاه جزا است و اینکه در آنجا، پادشاه و مالک خداوند سبحان می‌باشد. باید به این نکته توجه داشته باشیم که مالکیت او سبحان و متعال بر اشیا در زندگانی دنیا و آخرت، ثابت و تغییر ناپذیر است؛ حتی اگر بندگان کوچکش از او گریخته باشند، باز هم نفی کننده‌ی مالک بودن او نمی‌باشد؛ چرا که مالکیت او همچون خون در جسم‌هایشان جاری و ساری است و آنها پیوسته با فیض او زنده‌اند و در زمین او زندگی می‌کنند و از روزی او ارتزاق می‌کنند و حتی در برابر قوانین تکوینی هستی که وضع فرموده است، سر تعظیم فرود می‌آورند. حق تعالی می‌فرماید: «وَاللّٰهُ یَسْجُدُ مِنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظَلٰلٰتِهِمْ بِالْعُدُوِّ وَالْاَصٰلِ»^۱ (خواه و ناخواه برای خداوند سجده می‌کنند همه‌ی آنها که در آسمان‌ها و زمین هستند، و سایه‌هایشان نیز بامدادان و شامگاهان به سجده می‌آیند).

اما سلطنت و حاکمیت او در زمین و به طور کلی در زندگانی دنیا، موردی است که بندگان را به قبول کردنش تکلیف کرده و آنان را با پیروی و اطاعت از کسی که جانشین خود کرده و فرمانشان را به تملیک او درآورده، مورد آزمایش قرار داده است ولی آنها را بر پذیرفتن و اطاعت کردن از جانشین خود در زمینش مجبور نساخته است؛ پس هر کس بخواهد، الله را اطاعت می‌کند و حاکمیت او بر زمینش را می‌پذیرد و هر کس بخواهد، طاغوت را بندگی می‌کند و در انتظار نتیجه‌ی تاریک و ظلمانی‌اش می‌ماند. به این ترتیب در طول مسیر بر روی این زمین، دو حزب تشکیل شدند: حزب الله و حزب

شیطان؛ یا حزبی که خدا را عبادت می‌کند و اعتراف می‌کند که مالکیت و سلطنت در این زمین در زندگانی دنیوی از آن خداوند است؛ بنابراین اگر خواستار حاکم یا پادشاهی باشند که بر آنها طبق شریعت الهی فرمان‌روایی کند، خودشان او را تعیین نمی‌کنند و کسی که با زور و ستم بر آنها حکومت کند مانند فرعون و نمرود و جالوت را نمی‌پذیرند، بلکه از خداوند می‌خواهند که برایشان پادشاهی برگزیند؛ چرا که به اینکه او مالک سلطنت و پادشاهی است، و معترف می‌باشند که: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ أُمَّلِكِ تُؤْتِي أُمَّلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ أُمَّلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» (بگو: بارخدا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی).

پس کسی حق پادشاهی و تصرف ندارد مگر با اذن و اجازه‌ی او؛ حتی اگر از حدود شریعت خارج نشود!

مثال این گروه مؤمن که اعتراف نمودند که تنها خداوند مالک پادشاهی است، جماعت طالوت از بنی‌اسرائیل می‌باشد. آنها سیزده نفر بودند و چه بسا کسانی که از ایمان ضعیف‌تری نسبت به آنها برخوردار بودند نیز به آنها ملحق شوند. حق تعالی می‌فرماید: «أَمْ تَرَى إِلَى الْإِثْمِ مِنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ اأَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُنَاقِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ (آیا آن گروه از بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی منصوب کن تا در راه خدا پیکار کنیم).

اما حزب شیطان، کسانی هستند که حاکمیت طاغوت و شیطان و سلطنتش و آیین و قوانین او در این زمین را پذیرفتند و تسلیمش شدند و برای تغییر وضعیت حرکت و اقدامی انجام ندادند.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا قَالُوا لَكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^۳ (کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که بر خویشان ستم کرده بودند. از آنها می‌پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زبون گشته. گویند:

۱ - آل عمران: ۲۶.

۲ - بقره: ۲۴۶.

۳ - نسا: ۹۷.

آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مکان اینان جهنم است و بد سرانجامی دارند). نتیجه اینکه تنها خداوند دارنده‌ی مُلک و پادشاهی است و بر مردم است که هر آنکه او سبحان و متعال تعیین می‌فرماید را پذیرا باشند؛ که اگر سرپیچی کنند بهره‌ی خویشان را ضایع و پروردگارشان را غضبناک کرده‌اند، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۱ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

با کمال تأسف در طول این مسیر بیش‌تر مردم بندگان حقیر طاغوت بوده‌اند و سنت و شریعت الهی را بین خویش جاری نساختند و پادشاهی که برایشان تعیین کرده بود را پذیرا نگشتند؛ بلکه «وَمَا أَمْنٌ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۲ (و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند) و «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳ (و در آن شهر جز یک خانه از فرمان‌برداران نیافتیم).

حتی حکومت و پادشاهی طاغوت و شیطان را پذیرفتند؛ چه آن کسانی که به آن رضایت دادند و چه کسانی که کاری برای از میان برداشتن طاغوتیان و دور ساختنشان از مسند قدرت و فرماندهی که غالباً با زور و استبداد و گاهی با حيله و نیرنگ و تزویر و تحریف واقعیت‌ها بر آن سیطره یافته بودند، کاری از پیش نبردند.

به هر صورت، پادشاهی در زمین در اغلب موارد از آن طاغوتیان بوده است نه خداوند، و دوران حکومت داوود و سلیمان و ذوالقرنین بسیار کوتاه بوده است؛ اگر با مدت زمان حکومت طاغوتیانی چون نمروذ، فرعون، یزید و... امثالشان مقایسه گردد.

هر چند پادشاهی و سلطنت در دنیا و آخرت از آن خداوند است ولی در دنیا از اهلش و جانشینان خداوند در زمینش غصب شده است. از همین رو تأکید و یادآوری بر روز بازگشتش آورده شده است؛ یعنی همان «یوم الدین» (روز دین) یا میدان و آوردگاه حساب و جزا. و به همین جهت طبق آنچه از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است، قرائت «مَلِك» صحیح‌تر می‌باشد.

۱ - نسا: ۵۴.

۲ - هود: ۴۰.

۳ - ذاریات: ۳۶.

همان طور که می‌توانیم بگوییم: روز جزا، روز قیامت کبری نیست بلکه روز قیام امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد؛ هنگامی که آن حضرت (علیه السلام) بر زمین فرمان‌روایی کند، پادشاهی و حاکمیت از آن خداوند سبحان خواهد بود؛ چرا که او خلیفه و جانشین خداوند و پادشاه تعیین شده از طرف خداوند می‌باشد و به آنچه خداوند در قرآن، تورات، انجیل و زبور نازل فرموده است، حکم می‌راند.

همچنین می‌توانیم بگوییم: «یوم الدین» (روز دین) یا میدان جزا و حساب، با قیام و حکومت امام مهدی (علیه السلام) آغاز، و به حساب در قیامت کبری منتهی می‌گردد. حال که دانستیم «مَلِک الدین» (پادشاه دین) چه معانی را در بر دارد با توجه به اشاره‌ای که به حاکمیت خداوند و اینکه حاکمیت او، حاکمیتی حقیقی است و همچنین سلطنت طاغوتیان و حاکمیت پوشالی و توهمی آنان، صورت گرفت. خواهیم دید که پس از این شناخت، «بنده» باید جایگاه و وضعیت خود و همچنین حزب و گروهی که می‌خواهد به آن بپیوندد را مشخص نماید؛ حزب موسی (علیه السلام) یا حزب فرعون لعنت الله، حزب حسین (علیه السلام) یا حزب یزید لعنت الله، حزب الله یا حزب شیطان لعنت الله و اینکه می‌خواهد بنده‌ی خدا باشد یا بنده‌ی شیطان!



إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

بندگی خداوند همان شناخت جانشین خدا در زمینش و تسلیم شدن در برابر او و گردن نهادن به او و عمل به شریعت و آیینی که تحت نظر او است، می‌باشد. او کتاب خدا و حامل قرآن و حتی خود قرآن است.

اینجا مؤمن، جایگاه و انتخابش را برای خداوند مشخص می‌کند. این انتخاب آسانی نیست؛ چرا که مستلزم کفر ورزیدن به طاغوت و انتخاب کردن آزادی و عمل برای تحقق آن می‌باشد. طبیعی است که شیطان و عوامل طاغوتیش که با استبداد و ستم حکومت می‌کنند،

این گروه اندک مؤمن را رها نمی‌کنند تا از قبضه‌ی چنگالشان رهایی یابند و در جهت برکندن حکومت پویشالی‌شان عمل کنند، بلکه آنان اسب باطل را به تاخت می‌تازانند تا به قعر جهنم، واصل شوند. اینان هرگز از کشتار و مُثله کردن و انجام اعمال پست و خبیث و فرومایه نسبت به کسی غیر از خودشان، فروگذار نمی‌کنند. در گذشته فرعون که لعنت خدا بر او باد، درباره‌ی موسی علیه السلام و جماعت مؤمن‌اش گفته بود: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ»^۱ (که اینان، گروهی اندک‌اند * و ما را به خشم آورده‌اند) و ساحرانی که به موسی علیه السلام ایمان آوردند را تهدید نمود و فرعون لعنت الله به آنان گفت: «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَأَلْصِقَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى»^۲ (دست‌ها و پاهاتان را از چپ و راست می‌برم و بر تنه‌ی درخت خرما به دارتان می‌آویزم تا بدانید که عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است).

اراده‌ی خداوند بر این شد که بهای آزادی عظیم باشد؛ چرا که دارای معنا و مفهوم عظیمی است. در دنیا خون‌ها ریخته و عرق‌ها جاری می‌شود و چه بسا دردهایی که از جسم گذر کرده، به نفس و روح می‌رسند و در آخرت، بهای همه‌ی اینها آزادی است؛ که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است؛ یعنی خوشنودی خداوند سبحان واحد قهار. در لابه‌لای این دردها و آرزوها ندایی از اعماق این مؤمن آزاده‌ی بنده‌ی خدا بیرون می‌جوشد و او اعتراف می‌کند که با یاری و حول و قوت خداوند سبحان، بنده‌ی خداوند است و پیوسته به این یاری و مدد محتاج است «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها از تو یاری می‌جوییم). در این کلمات، شکر و اعتراف به فضل خداوند وجود دارد، علاوه بر اینکه بیانی از طرف بنده‌ی فقیر و یاری خواستن از خداوند سبحان غنی مطلق می‌باشد.

* * *

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

ما به حول و قوه‌ی تو، تنها تو یگانه را می‌پرستیم و برای ما جز اینکه بندگی‌ات را

۱ - شعرا: ۵۴ و ۵۵.

۲ - طه: ۷۱.

برگزینیم، چیزی باقی نمی‌ماند؛ و اگر این اختیار و انتخاب به فضل و توفیق تو باشد، آیا برای ما اساساً هیچ چیزی باقی می‌ماند؟!

چنین بنده‌ای نه از اینکه بر او سیطره یابند هراسی دارد و نه هیچ بیمی به دل راه می‌دهد. نمرود او را در آتش می‌اندازد، آن آتش بر او سرد و سلامت می‌شود. فرعون علیه وی لشکرکشی می‌کند، دریای قُلُزْمُ آنها را می‌بلعد. اما این بنده برای اینکه تا آخرین لحظه‌ی عمرش بنده‌ای خالص برای خداوند باشد محتاج مدد و یاری و توفیق الهی می‌باشد.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم) و تو چگونه حاضر نباشی در حالی که از رگ گردن به مردم نزدیک‌تری^۱!

در این آیه ضمیر مخاطب حاضر شاهد وجود دارد. آیا عبادت کردن فردی غایب امکان‌پذیر است؟! یا درخواست یاری کردن از شخصی غایب؟! «اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۲ (خداوند را به گونه‌ای عبادت کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند).

من چیستم و وجودم چیست؟!

آیا به چیزی جز تو پابرجای هستم؟!

و این زمین و خورشید و ماه... و ستاره و درخت... و باران، جملگی تسبیح‌گوی تو اند.

و آوازی سر می‌دهند... که کور است آن چشمی که تو را نبیند!

اما صیغه‌ی جمع در «نَعْبُدُ» (عبادت می‌کنیم) و «نَسْتَعِينُ» (یاری می‌جوییم) از آن جهت است که ما حزب الله هستیم و جملگی همانند یک جسم واحد می‌باشیم؛ کافی است که تنها یک نفر از ما به نمایندگی از جمع صحبت کند. پس ما یک قلب واحد هستیم، به گونه‌ای که هیچ فردی در این جماعت الهی، خودش را نمی‌بیند، بلکه جماعتی را می‌بیند که برای اعتلای کلمه‌ی الله در زمیانش تلاش می‌کند.

۱ - اشاره‌ای به این سخن خداوند متعال: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا نُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردن به او نزدیک‌تریم) (ق: ۱۶).

۲ - محاسن: ج ۱ ص ۳ ؛ کافی: ج ۲ ص ۶۸ باب خوف و رجا ح ۲ ؛ ثواب الاعمال: ص ۱۴۷.

مَخْلَصَ كَلَام

اگر بنده، خداوند سبحان و متعال و عبادت او و اطاعت از جانشین او در زمینش، و کفر به طاغوت و تلاش برای برکندن سلطه‌ی شیطان را برگزیند، باید این عبادت و اطاعت را که اصلی برای فروع بسیار می‌باشد، به پایان رساند؛ عبادت و معاملاتی نظیر نماز، روزه، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، پذیرفتن حکم خداوند و قوانین او در تجارت، اقتصاد و اجتماع و به طور کلی جنگ و صلح و سیاست. خداوند متعال می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۱ (سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد).

حتی چنین بنده‌ای باید این قوانین را به مردم برساند و با تمام قوا برای پیاده‌سازی و به جریان انداختن آن در جامعه‌ی اسلامی تلاش کند (در حد توان). این چنین است که روح او و تمامی اعضای بدنش تکرار می‌کنند که: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم)؛ با اعتقاد صحیح و عمل صالح، و نه فقط به طور زبانی! شاید بسیاری تکرار کنند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم) ولی این گفته، لقلقه‌ای زبانی بیش نباشد؛ در حالی که آنها شهوت‌های خود را می‌پرستند و سرسپرده‌ی طاغوت می‌باشند و او را عبادت می‌کنند؛ آن هنگام که امر و نهی‌های طاغوت و قوانین شیطانی که خداوند برهانی برایشان نازل نفرموده است را قبول کردند. کلمات کریمه این عده را لعنت می‌کند: «چه بسیار قاریان قرآنی که قرآن لعنتشان می‌کند»^۲.



۱ - فاطر: ۱۰.

۲ - بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۸۵.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

بعد از اینکه انسان اقرار کرد به اینکه بنده‌ی خدا و عضوی از اعضای حزب خداوند می‌باشد و پیامدهای پس از این اقرار در اطاعت از خلیفه‌ی خداوند در زمینش و پذیرفتن قوانین خداوند و حاکمیت او و عمل بر اساس شریعت الی و حکم الهی در زمین را پذیرا شد و پس از تحمل سختی‌هایی از سوی طاغوتیان و بندگان حقیرشان همان کسانی که تمثیل حزب شیطان در مقابل حزب خداوند می‌باشند باید بفهمد که خلیفه و جانشین خداوند چه کسی است و شرایع الهی و عقاید صحیح کدام است، و سپس در راستای اطاعت از این خلیفه و تطبیق دادن شریعت اقدام به عمل نماید. این همان راهی است که به خداوند سبحان و متعال منتهی می‌گردد؛ چرا که خداوند سبحان، حق است و این راه هم حق؛ و حتی می‌گوییم این راه، کوتاه‌ترین راهی است که انسان آن را می‌شناسد: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلٍ أَلْوَرِيدِ» (و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم)؛ ولی ما به واسطه‌ی اعمال مان و بدی نیت‌هایمان دچار لغزش، و به چهل و نقصان عقل راضی می‌شویم.

در هر صورت می‌گوییم: تنها چیزی که انسان نیاز دارد تا بندگی خداوند را برگزیند، در وهله‌ی اول علم و معرفت و پس از آن عمل و پیاده‌سازی می‌باشد. اما این علم از کجا حاصل می‌شود و توفیق این عمل کردن چگونه برایش به دست می‌آید؟! از همین رو این ندا برمی‌آید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (ما را به راه راست هدایت فرما).

هدایت‌مان کن ای الله، ای کامل «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، هدایت‌مان کن ای پروردگار جهانیان و ای پرورش دهنده‌ی خلق و ای به کمال‌رساننده‌ی آنها «رَبُّ الْعَالَمِينَ». هدایت‌مان کن ای بخشنده‌ترین بخشاینندگان به آن رحمت و وسعت که همه چیز را در بر گرفته است؛ حتی آن کس که تو را نمی‌شناسد و از تو درخواست نمی‌کند، و به آن رحمت شدید عظیمت که با آن ساحران را پس از اینکه دشمن تو بودند، پذیرا شدی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ». ما را هدایت فرما، که ما در مملکت تو که ستمگران و حزب شیطان آن را از جانشین و حزبت غصب کرده‌اند،

زندگی می‌کنیم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

هدایت‌مان کن ای که با یاری و حول و قوه‌ات، ما را برای بندگی‌ات و پیوستن به حزب برگزیدی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». هدایت‌مان کن تا جانشین و شریعت را بشناسیم. هدایت‌مان کن تا او را اطاعت کنیم و به شریعت عمل نماییم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». ما را هدایت فرما، شناخت عنایت فرما، توفیق‌مان ده، نقص‌های ما را برطرف کن و روزی‌مان را تکفل فرما.

صراط یعنی بلعیدن با سرعت بسیار. این راه به این دلیل چنین نامیده شده است که همینکه پایت را در ابتدای آن با نیت خالص برای خداوند بنهی، خود می‌بینی که به آخرش رسیده‌ای.

چنین مضمونی در برخی روایت معصومین علیهم‌السلام وارد شده است که بعضی از مؤمنین از این راه، رعد آسا عبور می‌کنند^۱. از حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه روایت شده است: «وَبَرَقَ لَهُ لَمَعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقُ قَابَانٌ لَهُ الطَّرِيقُ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ»^۲ (یک مرتبه برقی از دورن او می‌جهد و راه را برایش روشن می‌کند و مسیر را با آن طی می‌کند و از این در به آن در و از این منزل به آن منزل می‌رود تا به درب سلامت و منزلگاه نهایی می‌رسد).

راه مستقیمی که ما را در مسیر انابه و بازگشت از عالم ماده تا عالم عقل پس از گذر از عالم ملکوت به تو می‌رساند؛ در حالی که ما در همه‌ی این عوالم فقیرانی هستیم که فیض و کرم تو را خواستاریم و از شرارت‌های خلق در عالم‌های کثرت و اختلافات یعنی عالم‌های مُلک و مَلکوت یا عالم‌های ماده و مثال، به تو پناه می‌جوئیم و در عالم عقل و کلیات نیز به تو چنگ می‌زنیم. مثل ما مثل کوری است که می‌خواهد از راهی عبور کند و به کسی احتیاج دارد تا دست او را بگیرد و او را به سوی دیگر برساند. ما همواره و همیشه و تا ابد چشم امید به یاری و مدد تو داریم؛ از عالم حقیقت که بر خلقت منع فرمودی.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین معنایی می‌فرماید: «اِذَا خَافَ أَحَدٌ فَلْيَقُلْ: تَحَصَّنْتُ بِذِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ، وَاعْتَصَمْتُ بِذِي الْفُدْرَةِ وَالْجَبْرُوتِ، وَاسْتَعْنَيْتُ بِذِي الْعِزَّةِ وَالْأَهْوَتِ، مِنْ كُلِّ مَا أَخَافُ وَأُحْذَرُ، وَبِحَمْدِ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرَ وَ مُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ مُحَمَّدٍ»

۱ - مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام؛ ج ۲ ص ۷؛ همچنین از ایشان علیهم‌السلام در بحار الانوار؛ ج ۸ ص ۶۷.

۲ - نهج البلاغه؛ ج ۲ ص ۲۰۴؛ بحار الانوار؛ ج ۶۶ ص ۳۱۶.

علیهم السلام»^۱ (اگر کسی ترسید بگوید: پناه می‌برم به صاحب ملک و ملکوت و چنگ می‌زنم به صاحب قدرت و جبروت و ویاری می‌طلبم از صاحب عزت و لاهوت، از هر چه از آن ترسان و نگرانم، و به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و حسن و محمد (علیه السلام)).

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

در حقیقت دو صراط وجود دارد: صراط الله و صراط جحیم؛ از نظر نزدیک و دور بودن، و یا روی آوردن و پشت کردن. صراط الله همان صراط مستقیم است و درخواست هدایتی که پیش‌تر بیان شد - یعنی همان **اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** - به این تخصیص نیازمند می‌باشد؛ یعنی راه کسانی که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشته است و این تخصیص دادن از آن رو است که در دو عالم جزئیات (یعنی مُلک و مَلکوت) راه‌ها بسیار است.

هدایت به سوی بعضی از این راه‌ها، می‌تواند به هدایت به صراط مستقیم تعبیر گردد، حتی اگر هدایتی جزئی باشد؛ ولی این مشخص کردم صراط از آن رو است که راه انبیا (علیهم السلام) می‌باشد چرا که آنها کسانی هستند که نعمت بر ایشان ارزانی شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۲ (و هر که از خدا و فرستاده اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا انعامشان داده است، همچون انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان؛ اینان چه نیکو رفیقانی هستند).

یعنی درخواست هدایت به همه‌ی راه‌های سلام (سَبُلُ السَّلَام) یا همان صراط مستقیم در

۱ - الزام الناصب: ج ۲ ص ۲۱۸ ؛ مشارق انوار الیقین: ص ۲۶۷.

۲ - نسا: ۶۹.

عالم ملک و ملکوت و به دنبال آن، رسیدن به تمامی عقل و بالاترین درجات نزدیکی به خداوند سبحان که برای یک انسان امکان پذیر می باشد.

خداوند متعال می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَهُمْ سَبِيلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۱ (کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می کنیم، و خدا همراه با نیکوکاران است).

همچنین می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ (از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا با آن هر کس را که در پی خوشنودی او است به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشناییشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند).

همان گونه که دوری از صراط جحیم و دوزخ را که همان «صراط المغضوب علیهم» (راه کسانی که بر ایشان غضب شده است) در عالم ملک و ملکوت است، خواستاریم؛ یعنی درخواست دور شدن از راه‌های جهل و لشکریانش. خداوند متعال می فرماید: «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۳ (و به عهد خدا وفا کنید. اینها است آنچه خدا شما را به آن سفارش می کند؛ باشد که پند گیرید * و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد. اینها است آنچه خدا شما را به آن سفارش می کند؛ شاید پرهیزگار شوید).

چرا که در تمایل داشتن نفس به برخی سربازان جهل، خطر بزرگی نهفته است؛ حتی اگر انسان به بعضی از راه‌های صراط مستقیم هدایت شده باشد.

مثال: اسلام (تسلیم شدن) راهی از راه‌های صراط مستقیم است. از جمله راه‌های دیگر، ایمان، ولایت، عقاید صحیح، فقه، علم، عمل و اخلاص می باشد.

در کنار این راه‌ها انسان با امیال، هوای نفس، شیطان و زینت‌های دنیا روبه‌رو می شود: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَأَنبِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ

۱ - عنکبوت: ۶۹.

۲ - مائده: ۱۵ و ۱۶.

۳ - انعام: ۱۵۲ و ۱۵۳.

وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۱ (گفت: حال که به چیزی مرا گمراه نمودی، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آنگاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آنها می‌تازم و بیشترینشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت).

از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام با این مضمون روایت شده است: «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی به نعمت عمل و اخلاص؛ و به طور خلاصه، نعمت دین خالص، و دین خالص تنها از آن خداوند است.

در این آیه یعنی «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» بازگشتی به ستایش خداوند سبحان و شکر او و اقرار و اعتراف به فضل او وجود دارد؛ چرا که در آن، بنده، عبادت و طاعتش برای خداوند را نعمتی از نعمت‌های الهی برمی‌شمارد؛ در حالی که هر فضل و نعمتی از جانب خداوند است؛ هر فضلی!

در اینجا درخواست هدایت، مراتبی دارد که کم‌ترین آن، شناخت راه - حتی به طور مختصر- و سیر کردن در آن می‌باشد. اگر با فضل و رحمت خداوند به آن مراتب‌اعلای قدسی برسد، از کسانی خواهد بود که خداوند ایشان را نعمت ارزانی داشته، و جزو کسانی که نیکویی و احسانی از جانب خداوند به سویشان پیشی گرفته است، می‌باشد. اگر با هدایت به بعضی از راه‌های سلامتی (سُبُلُ السَّلَام) در این مسیر حرکت نمود، به همراه کسانی خواهد بود که آهنگ اطاعت از خدا و رسولش را می‌کنند، که در زمان ما اطاعت از امام مهدی علیه‌السلام را معنا می‌دهد؛ حتی اگر بعضی از جهل‌ها و تاریکی‌ها که گاهی اوقات نفسش با آنها گره خورده است، بر او غالب شود، که در این صورت با این مانع دچار لغزش می‌شود و در آن حفره سقوط می‌کند؛ ولی با این وجود دوباره می‌ایستد و از نو شروع می‌کند. مثل چنین بنده‌ای چه بسا کسی باشد که رحمت خداوند او را درک کرده باشد و همراه با کسانی شود که خداوند آنها را نعمت عطا فرموده است ولی جزو آنها نباشد. پس نیک بنگر: «فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»^۲ (او همراه با کسانی خواهد بود که خدا اینعامشان داده است)؛ والحمد لله وحده (و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یکتا است).

۱ - اعراف: ۱۶ و ۱۷.

۲ - نسا: ۶۹.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

اینها دو گروهی هستند که در مقابل اهل حق قرار دارند. مردم سه دسته هستند:

- کسی که حق را طلب می‌کند و به آن می‌رسد.
- کسی که باطل را طلب می‌کند و آن می‌رسد.
- کسی که حق را طلب می‌کند و به خطا می‌رود.

و چنین تصویری که کسی باطل را بطلبد و به خطا به سوی حق برود، معنا نمی‌دهد؛ چرا که رسیدن به حق، مستلزم نیت می‌باشد.

به هر حال، کسانی که حق را خواستار شدند و به آن رسیدند، همان اهل حق می‌باشند، یا همان کسانی که به «**الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ**» هدایت شده‌اند، و کسانی که باطل را خواستار شدند و به آن رسیدند، اهل غضب‌شدگان خداوند هستند «**مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ**» و کسانی که حق را خواستار شدند ولی به خطا رفتند گمراهان می‌باشند (الضَّالِّينَ).

به طور کلی تطبیق دادن غضب‌شدگان به یهود، و گمراهان به نصارا (مسیحیان) درست نیست؛ هر چند در برهه‌ای از زمانی مشخص بر گروهی مشخص از آنان منطبق می‌باشد؛ هنگامی که عیسی (علیه السلام) مبعوث شد، گروهی از یهود از اعتراف به اینکه او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و پیامبر است، سر باز زدند و به او کافر شدند؛ اینان همان یهودیان مورد غضب قرار گرفته می‌باشند. گروهی از یهود، عیسی (علیه السلام) را پذیرفتند ولی اعتقادات نادرست در حقیقت رو داشتند و در نتیجه گمراه شدند.

چه بسا علت گمراه شدنشان آن هم با وجود اینکه خواستار حق بودند. مرض‌های نفسانی‌شان بود که پس از اینکه به آن حقی که آنها را به خداوند می‌رسانید رسیده بودند، آنها را از قبول کردن حق بازداشت؛ اینان، همان گمراهان هستند.

اما امروزه وضعیت یهود و نصارا متفاوت می‌باشد؛ ببینید آنها چه می‌خواهند؟ در این گفته هیچ تردیدی ندارم که بیشترشان خواهان باطل هستند، و در راه‌های گمراهی و ظلم و فساد اخلاقی و حلال کردن حرام خدا غوطه‌ور شده‌اند. طبیعتاً اینان «**مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ**» هستند، چه یهودی باشند و چه نصارا.

به این ترتیب محدود کردن مفهوم قرآنی بر مصداقی خارجی معین، عبارت خواهد بود از تلاش برای نابود کردن و کشتن قرآن به نفع ابلیس و لشکریان طاغوتی و متکبر او که به روز حساب ایمان ندارند.

چه بسا سزاوارتر باشد که در این زمان و در سرزمین‌های اسلامی، غضب‌شدگان بر طاغوتیان و اعوان و انصارشان تطبیق داده شود. در وضعیت کسی که ادعای مسلمانی دارد در حالی که طاغوتیانی که با آیین اسلامی محمدی پیکار می‌کنند را یاری و قوانین وضعی شیطانی را پیاده می‌کند، نیک بنگرید.

چنین شخصی را چون نیزه‌ای در دست شیطان خواهی دید؛ نماز می‌خواند، قنوت می‌گوید، سوره‌ی فاتحه را قرائت می‌کند و در انتها می‌گوید که خدایا ما را از راه غضب‌شدگان دور کن، با این حال، شب و روز تلاش می‌کند که از غضب‌شدگان باشد در حالی که می‌داند که راه جحیم را می‌پیماید. «جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»^۱ (با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری‌جویی، انکارش کردند).

روشنگری‌ها

اول: روشنگری از اسماء خداوند

در حقیقت برای خداوند سبحان و متعال اسمی که او را از غیب به شهود ظاهر نماید، یا شناختی کامل از کُنه و حقیقتش بدهد، یافت نمی‌شود؛ بلکه تمام اسامی کریم و مقدسش اسم‌هایی برای صفات ذاتی یا افعالی او می‌باشند.

اسم الله به اینکه اسمی است که در بر گیرنده‌ی همه‌ی صفات کمالی ذاتی و افعالی خارج شده از آن می‌باشد، اختصاص داده شده است.

و اینکه اسم رحمان برای صفت رحمتش قرار داده شده است؛ او به واسطه‌ی رحمتش رحم می‌کند و رحمت، عین ذات او است. اسم قادر (توانا) برای صفت توانایی او وضع شده است؛ او با قدرتش، قادر و توانا است و قدرت، عین ذات او می‌باشد؛ همانطور که از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است.^۱

این ذات توصیف شده به وسیله‌ی این صفات، و شناخته شده به وسیله‌ی این اسم‌ها، غیر از کُنه و حقیقت او سبحان و متعال می‌باشد؛ حقیقتی که غیر از خودش کسی آن را نمی‌شناسد. کُنه‌ی که با اضافه کردن «هاء» به انتهای کلمه‌ی «ذات» هنگام گفتن ذاتهُ (ذاتش) آن را اثبات، و غایب بودنش را نیز با اِعراب ضمه (ُ) بیان می‌کنیم.

به عبارت دیگر، در ضمیرغایب «هو» (او)، (هاء) برای اثبات او و (واو) برای غیب بودنش می‌باشد. از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «**خداوند تبارک و تعالی** **«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»** را نازل فرمود، که «هاء» اثبات ثابت و «واو» اشاره به غیب می‌باشد».^۲

باید توجه داشت که ذات و کُنه، فقط در مقام شناخت و تجلّی (یعنی ظهور) با یکدیگر فرق دارند؛ وگرنه او سبحان و متعال، حقیقتی یکتا و بسیط^۳ است که نه جزئی دارد و نه

۱ - توحید صدوق: ص ۱۳۹ باب صفات ذاتی و صفات افعالی.

۲ - توحید صدوق: ص ۸۸.

۳ - بسیط: ساده و بدون هیچ جزئیات (مترجم).

ترکیبی در آن وجود دارد. او نوری است که برای حضرت محمد ﷺ به اندازه‌ی چیزی شبیه سوراخ سوزن گشایش یافت؛ و فقط ذات توصیف شده‌ای بود نه حقیقت و کنه‌ی که برای تمامی خلایق غایب است، چه محمد ﷺ و چه پایین‌تر از او؛ همان طور که از اهل بیت ﷺ روایت شده است؛ کسانی که هفتاد و چند حرف از اسم اعظم را می‌شناسند و خداوند سبحان یک حرف را نزد خودش در علم غیب ویژه‌ی خود قرار داده است. این معنا در دعا از اهل بیت ﷺ روایت و در چند دعا تکرار شده است: «**الاسم المکنون المخزون الذي لم يخرج منك إلى غيرك**» (اسم پوشیده‌ی نگهداری شده‌ای که که از تو به سوی کس دیگری خارج نشده است).

در حدیث از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «**خداوند تبارک و تعالی اسمی خلق نمود در حالی که او عزوجل با حروف ستایش نمی‌شود و با لفظ سخن نمی‌گوید و با شخصیت به هیأت جسم در نمی‌آید و با تشبیه کردن توصیف نمی‌شود و با رنگ‌ها رنگین نمی‌گردد، اقطار (جهت‌ها) در او راهی ندارد و حدود از او به‌دور است و از احساس هر توهم‌کننده‌ای پنهان و پوشیده است بی آنکه پرده‌ای باشد؛ پس خداوند آن اسم را کلمه‌ای تام بر چهار جزء هم‌زمان قرار داد به طوری که هیچ کدام از این اجزا بر دیگری اولویت ندارد؛ از آنها سه اسم به جهت احتیاج خلق به آنها ظاهر نمود و یکی را پوشیده نگاه داشت که همان اسم پوشیده شده‌ی نگه داشته شده است و اینها اسامی سه‌گانه‌ای هستند که ظاهر شدند. پس ظاهر، همان الله تبارک و تعالی است و خداوند سبحان برای هر کدام از این اسم‌ها چهار رکن مسخر گردانید... تا انتهای حدیث»^۲.**

هر اسم از اسم‌های خداوند سبحان و متعال سایه‌ای در خلق دارد؛ سایه‌ی ذات یا شهر کمالات الهی یا اسم الله، حضرت محمد ﷺ یا شهر علم می‌باشد. سایه‌ی رحمان - که درب شهر کمالات الهی است - علی (علیه السلام) است که دروازه‌ی شهر علم می‌باشد و سایه‌ی رحیم - که درب شهر کمالات خداوندی است - حضرت فاطمه (علیها السلام) یا دروازه‌ی شهر علم است و به همین صورت سایر ارکان دوازده‌گانه‌ی این سه اسم اینچنین می‌باشند. تنها اسمی که هیچ سایه‌ای در خلق ندارد، حقیقت یا کُنه خداوند می‌باشد؛ بلکه سایه‌ی آن، ذات الهی است؛ از همین رو عبادت حقیقی، عبادت کُنه و حقیقت می‌باشد که بالاترین درجات آن را کسی جز محمد ﷺ نمی‌شناسد؛ همان کسی که در مسابقه پیروز شد و این لیاقت را پیدا کرد که همه‌ی خلق به بنده بودن او شهادت دهند.

۱ - مصباح‌المجتهد: ص ۸۱۵ ؛ اقبال الاعمال: ص ۲۷۷ و ۲۷۹ ؛ مصباح کفعمی: ص ۵۳۶.

۲ - توحید صدوق: ص ۱۹۰ ؛ بحار الانوار: ج ۴ ص ۱۶۶.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «... کمال توحید، اخلاص برای او و کمال اخلاص، نفی صفات از او است؛ چرا که هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف می‌باشد و هر موصوف گواهی می‌دهد که غیر از صفت است...»^۱.

امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «هیچ شناختی نیست مگر به اخلاص و هیچ اخلاصی همراه با تشبیه کردن، و هیچ نفی کردنی همراه با اثبات صفات برای تشبیه کردن، نمی‌باشد»^۲ و این مقام و جایگاه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «و با ذاتی که جز او کسی آن را نمی‌شناسد، برای خلقتش شناخته شده است»^۳.

یعنی با ظهور ذات و تجلی آن در خلق به وسیله‌ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)؛ پس خداوند با محمد (صلی الله علیه و آله) شناخته شد و کسی محمد (صلی الله علیه و آله) را آن گونه که شایسته‌اش است نمی‌شناسد مگر خداوندی که او را خلق نمود. از همین رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «آن که کسی جز او آن را نمی‌شناسد...». پس کسی ذات یا الله را نمی‌شناسد مگر او (هو) سبحان و متعال؛ همان طور که کسی تجلی و ظهور آن در خلق را نمی‌شناسد جز او سبحان و متعال. آری، درب شهر علم بیشتر آنچه در شهر است را می‌داند نه تمامی آنچه در آن است را. بنابراین علی و فاطمه (علیهم السلام) حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را می‌شناسند، اما نه آنگونه که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) خودش را می‌شناسد و نه آنگونه که خداوند او را می‌شناسد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «اگر پرده برای من برداشته شود...»^۴، در حالی که همان طور که در حدیث آمده است برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مثل سوراخ سوزنی برداشته شد.^۵ بنابراین کمال عبادت و اخلاص برای او سبحان و متعال، عبادت کُنه و حقیقت و توجه به او سبحان و متعال می‌باشد نه به ذاتی که توجه به آن در کمترین حد خود خالی از طمع برای به دست آوردن کمال نیست.

۱ - نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۵ ؛ احتجاج: ج ۱ ص ۲۹۶.

۲ - توحید صدوق: ص ۴۰ ؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲ ص ۱۳۷.

۳ - توحید صدوق: ص ۵۰ ؛ بحار الانوار: ج ۴ ص ۲۷۵.

۴ - شرح اصول کافی: ج ۳ ص ۱۷۳ ؛ حلیة الابراز: ج ۲ ص ۶۲ ؛ بحار الانوار: ج ۴ ص ۱۵۳.

۵ - کافی: ج ۱ ص ۴۴۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶ ؛ تفسیر صافی: ج ۵ ص ۸۷.

از اینجا به جایگاه و مقام پیامبر خدا سید بزرگوار حضرت محمد ﷺ پی می‌بریم؛ هنگامی که بقیش را گناهی برمی‌شمارد و وجودش را خطایی می‌داند که از آن استغفار می‌کند و طلب بخشش از او سبحان و متعال می‌نماید و پاسخ از کریم‌ترین کریمان سبحان و متعال با کنار زدن بخش کوچکی از پرده، داده می‌شود؛ که در نتیجه به نوسان درمی‌آید تا آنجا که برای ملائکه‌ی بزرگ کریم خداوند نور او ﷺ با نور خداوند سبحان و متعال که بسیار والامقام است، اشتباه گرفته می‌شود. در حدیث معراج از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «**خداوند پیامبرش ﷺ را به آسمان‌های هفت‌گانه عروج داد. در اولی برکت بر او داد، در دومی.... تا آنجا که می‌فرماید: سپس حضرت به آسمان دنیا عروج کرد. فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح، چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است. پس از این کلام جبرئیل (علیه السلام) فرمود: الله اکبر الله اکبر (خدا بزرگتر است)!** فرشتگان ساکت شدند و درب‌های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند. سپس محضر مبارک نبی اکرم ﷺ مشرف شدند، فوج فوج جلو آمدند و به آن سرور سلام نمودند. بعد عرضه داشتند: ای محمد، برادرت چطور است؟ حضرت فرمود: بر خیر است. فرشتگان گفتند: اگر او را درک کردی، سلام ما را به او برسان. پیامبر ﷺ فرمود: آیا او را می‌شناسید؟ عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه خداوند عزوجل پیمان تو و پیمان او را از ما گرفته است و ما بر تو و او صلوات می‌فرستیم.... سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوم عروج داد. زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده، به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح، چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است. جبرئیل (علیه السلام) گفت: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله.... تا انتهای حدیث».

* * *

مراتب اسماء خداوند سبحان:

مرتبه‌ی اول: مرتبه‌ی حقیقت یا کُنه

مرتبه‌ی اول از اسماء خداوند سبحان مرتبه‌ی حقیقت یا کُنه می‌باشد. این مرتبه، مرتبه‌ی است کَلّی که برای ما نه اسمی و نه رسمی از آن، مشخص نیست، مگر آنچه از برخی روایات

به ما رسیده که با ضمیر غایب «هو» (او) به آن اشاره نموده است و اشاره دارد به مرتبه‌ی اعظم از اسماء خداوند سبحان و متعال که «اسم اعظم اعظم» به آن اطلاق می‌گردد.

مرتبه‌ی دوم: مرتبه‌ی ذات

که مرتبه‌ای است تفصیلی و فیض از آن است و او سبحان با این مرتبه با خلقتش روبه‌رو شده است. در اینجا منظورم از خلق، فقط حضرت محمد ﷺ می‌باشد؛ چرا که فقط او کسی است که آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد و از حجاب ذات برایش گشوده شد و به نوسان درآمد.

اسم «الله» به این مرتبه اشاره دارد؛ با آن عقل‌ها به حیرت درآمد و قلب‌ها بی‌قرار گشت. اسم الرحمان الرحیم درب ذات است و از آن و به وسیله‌ی آن به خلق افاضه می‌شود. «فَلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۱ (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است).

مرتبه‌ی سوم: مرتبه‌ی انسان

ذات الهی در قالب انسان کامل برای خلق متجلی و نمایان شد، همان طور که چنین معنایی در حدیث روایت شده است: «خداوند آدم را به صورت خود آفرید»^۲. حق تعالی می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»^۳ (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد). در اینجا تعلیم دادن از بیان لفظ و معنی یک شیء از حقیقت خارجی و تأثیرگزاری، پا را فراتر می‌گذارد. منظور از اسماء همان اسماء ذاتی مانند الله، رحمن، رحیم، علیم، عزیز، حکیم... و اسماء فعلی مانند خالق، باری، مصور، رزاق... و هر آنچه از ظهور و تجلی به آنها تعلق دارند، می‌باشد؛ چه در بالاترین مراتب نورانی قدسی، مانند انبیا، ائمه، صالحین و ملائکه، و چه در پایین‌ترین مراتب تاریکی‌های مادی و ظلمات، مانند فرشی که رویش می‌نشینیم؛ همان طور که در حدیث از امام معصوم (علیه السلام) روایت شده است. این علم سبب برتر بودن آدم بر ملائکه بود. ظرفیت فطرت انسان بزرگ و عظیم است،

۱ - اسراء: ۱۱۰.

۲ - کافی: ج ۲ ص ۱۳۴ ؛ توحید صدوق: ص ۱۰۳ ؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲ ص ۱۱۰.

۳ - بقره: ۳۱.

به وسعت افقی که شخصی عظیم می‌تواند در آن نظر کند. ملائکه‌ی بزرگوار جز اندکی از این توانایی که خداوند درون انسان فطری به ودیعت گذاشته است را دارا نمی‌باشند. از همین رو است که ملائکه به سجده بر او و خضوع در پیشگاه آدمی که خداوند را اطاعت می‌کند، فرمان داده شدند؛ به این جهت که او بر شناخت خداوند سبحان و متعال سرشته شده است و ظهوری و تجلی‌ای برای اسم‌های خداوند سبحان و متعال می‌باشد.

در روایتی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او گرمی‌تر از من باشد نیافریده است. علی علیه السلام گوید: به پیامبر اکرم گفتم: ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه‌ی مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از تو است و فرشتگان خادمان ما و خادمان دوست‌داران ما هستند.

ای علی! حاملان عرش و کسانی که گرداگرد عرش هستند به واسطه‌ی ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای مؤمنان طلب مغفرت می‌کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و آتش و آسمان و زمین را نمی‌آفرید و چگونه از ملائکه برتر نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته‌ایم، زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود، ارواح ما بود، پس ما را به توحید و حمد خود گویا ساخت.

سپس ملائکه را آفرید و هنگامی که آنها ارواح ما را در حالی که نور واحدی بودند مشاهده کردند، امر ما را بزرگ دیدند؛ ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقاتی آفریده شده‌ایم و خداوند از صفات ما منزّه است، و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند. هنگامی که ملائکه بزرگی شأن ما را دیدند ما را تهلیل گفتند، ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز الله (لا اله الا الله) نیست و بدانند که ما بندگانی کوچک هستیم و نه خدایانی که باید با او و یا در کنار او پرستیده شویم، پس آنها گفتند: لا اله الا الله؛ و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند، خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است (الله اکبر) که (نسبت) بزرگی و عظمت، کسی جز او را نسزد. و چون عزت و قوتی که خداوند به ما عطا فرموده بود را دیدند گفتیم «لا حول و لا قوه الا بالله» تا ملائکه بدانند که ما را هیچ قدرت و قوتی نداریم جز به واسطه‌ی خداوند و چون نعمتی که خداوند به ما داده و آن را در برابر واجب نمودن طاعت و عبادت بر ما واجب نموده بود، دیدند، گفتیم «الحمد لله» تا ملائکه بدانند که خداوند در برابر نعمت‌هایی که بر ما ارزانی داشته است، حقوقی دارد و ملائکه نیز گفتند «الحمد لله». پس به واسطه‌ی ما به معرفت توحید خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه فرمان داد که

به دلیل تعظیم و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده‌ی آنها برای خدای عزوجل، عبودیت و بندگی و برای آدم، اکرام و طاعتی بود زیرا ما در صلب او بودیم. چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم در حالی که همه‌ی آنها به آدم سجده کردند. چون مرا به آسمان‌ها به معراج بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست. گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا خدای تبارک و تعالی پیامبرانش را و علی‌الخصوص تو را بر همه‌ی ملائکه برتری داده است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم در حالی که این، مایه‌ی هیچ فخری نیست، و چون حجاب‌های نور را به پایان رساندم، جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! پیش برو و از من عقب ماند. گفتم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد! نهایت حدی که خدای تعالی برای من مقرر فرموده، همین جا است و اگر از آن بگذرم به سبب تجاوز از حدودی که پروردگار بزرگوارم مقرر فرموده است، بال‌هایم می‌سوزد.

من به شدت در نور شدید افکنده شدم، تا به آنجا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود رسیدم و ندا رسید: ای محمد! لبیک و سعیدیک ای پروردگار من! تو را مبارک و متعالی داشتم (تبارکت و تعالیت). ندا رسید: ای محمد، تو بنده‌ی من و من پروردگار توام؛ پس فقط مرا پرستش کن و بر من توکل نما. تو نور من در میان بندگان من و فرستاده‌ی من به سوی خلقم و حجت‌م بر مردمانی. برای تو و کسی که از تو پیروی کند، بهشت‌م را خلق نمودم و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت ورزد، و برای اوصیای تو کرامتم را لازم گردانیدم و برای شیعیان‌شان ثوابم را مقرر داشتم.

گفتم: پروردگار! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید: ای محمد! اوصیای آنانند که نامشان بر ساق عرش من نگاشته شده است و من در حالی که در پیشگاه پروردگار جل و جلالم بودم، به ساق عرش نگریدم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود. اول ایشان علی بن ابی‌طالب و آخر آنها مهدی امتم بود. گفتم: پروردگار! آیا آنها اوصیای من هستند؟ ندا آمد: ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق، پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق پس از تو می‌باشند. به عزت و جلالم سوگند که به واسطه‌ی ایشان دینم را چیره و کلمه‌ام را بلند می‌نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملک او درمی‌آورم و باد را مُسَخَّر او می‌کنم و گردنکشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یارایش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آنکه دعوت‌م را آشکار کند و مردمان گرد توحیدم آیند، سپس دولت‌ش را پایدار می‌سازم، و تا روز قیامت، روزگار و ایام حکمرانی را میان اولیای خود (دست به دست) می‌گردانم^۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هرگاه جبرائیل خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد چون بنده‌ای در حضور ایشان می‌نشست و هرگز بدون اینکه اجازه بگیرد، بر او وارد نمی‌شد»^۱.

* * *

عطفی بر آنچه گذشت

برای درک کردن کُنه و حقیقت شناختِ رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذات الهی سبحان و متعال و تجلی و ظهور آن ذات در حضرت صلی الله علیه و آله برای خلق، باید در این مثال تدبیر و اندیشه نمود: بین علم کسی که فقط آتش را دیده باشد با کسی که در آتش سوخته باشد تا آنجا که خودش آتش شده باشد، تفاوت وجود دارد؛ این جایگاه (تبدیل شدن به آتش) مقام رسول کریم صلی الله علیه و آله می‌باشد، آن هنگام که برای او مانند سوراخ سوزنی گشایش رخ داد در حالی که او بین دو حالت بود: حالت فنا و نیستی، که از این فتح شدن نه اسمی و نه رسمی برای حضرت باقی ماند و جز خداوند واحد قهار چیزی بر جای نماند، و حالت دوم، حالتی بود که در آن به منیت یا شخصیتش بازمی‌گشت.

اگر حدیث معراج که پیش‌تر بیان شد، شما را کفایت نمی‌کند، آیات سوره‌ی فتح را بنگرید. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»^۲ (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت ببامزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید).

منظور از فتح در این آیه، فتح مکه نیست، هر چند فتح مکه از ملزومات این فتح می‌باشد؛ چرا که فتح در ملکوت، فتحی در عالم شهود را به دنبال دارد؛ حال اگر فتح در عالم لاهوت رخ دهد، وضعیت چگونه خواهد بود؟! فتحی بین ذات الهی و محمد صلی الله علیه و آله که برداشتن جزئی از حجاب بود.

اختصاص دادن آیه فقط به فتح مکه، ظلم و منحرف و دور کردن آیه از منظورش

۱ - علل الشرایع: ج ۱ ص ۷؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۲۵۶.

۲ - فتح: ۱ و ۲.

محسوب می‌شود. در این آیه صیغه‌ی ماضی به کار گرفته شده است «**إِنَّا فَتَحْنَا**» (ما برای تو فتح کردیم)؛ یعنی فتح و گشایش قبل از نازل شدن این آیه یا هنگام نازل شدن آن محقق گشته است، در حالی که فتح مکه دو سال پس از نزول این آیه به وقوع پیوست. به علاوه این فتح سبب غفران گناه ملازم با پیامبر بود (**تَقَدَّمَ** و **تَأَخَّرَ**) و این گناه همان طور که پیش‌تر بیان شد همان آمیخته بودن او با تاریکی و ظلمتی است که هیچ مخلوقی از آن مستثنی نیست؛ چرا که فقط او سبحان و متعال نور مطلق است که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد.

از هشام بن سالم نقل شده است که گفت: بر ابو عبدالله علیه السلام وارد شدم. حضرت فرمود: «**آیا خداوند را توصیف می‌کنی؟**». گفتم: بله. فرمود: «**توصیف کن**». گفتم: او سمیع و بصیر است. فرمود: «**این صفتی است که مخلوقات در آن شریک‌اند**». عرض کردم: چگونه او را توصیف می‌فرمایید؟ حضرت علیه السلام فرمود: «**او نوری است که هیچ ظلمت و تاریکی در آن راه ندارد...**»^۱.

به سبب برداشته شدن حجاب و فتح مبین و فنا شدن رسول کریم صلی الله علیه و آله در ذات الهی، او وجه خداوند و کلمه‌ی تامه‌ی خداوند شد و به عبارت دیگر، او اسم الله در خلق و اسم‌های نیکوی خداوند در خلق شد.

این مرتبه، مرتبه‌ی سوم از اسم‌های خداوند سبحان و متعال می‌باشد و به همین ترتیب حجت‌های خداوند از ائمه و انبیا و اوصیا و مرسلین هر کس به فراخور مرتبه و نزدیکی‌اش- تمثیل وجه خداوند و اسم‌های نیکوتر او می‌باشند؛ آنها آینه‌ای هستند که اسم‌های نیکوتر در آنها بازتاب شده است؛ کسانی که به اخلاق خداوند سبحان و متعال آراسته گشته‌اند. از شیخ صدوق در کتاب توحید و در کتاب عیون از هروی روایت شده است که گفت: به علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، معنای این خبر که روایت شده چیست؟ «**پاداشی لا اله الا الله، نظر به وجه خداوند است**». حضرت علیه السلام فرمود: «**ای اباصلت، هر کس خدا را به یکی از وجوه توصیف کند، کافر شده است، اما وجه خداوند انبیا، فرستادگان و حجت‌های او که سلام و صلوات خداوند بر ایشان باد، می‌باشد**»^۲.

۱ - توحید صدوق: ص ۱۴۶ ؛ بحار الانوار: ج ۴ ص ۷۰.

۲ - توحید صدوق: ص ۱۱۷ ؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۱۰۶.

کلینی در اصول کافی روایت کرده است: از معاویه بن عمار از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۱ (از آن خداوند است نیکوترین نام‌ها. به آن نام‌هایش بخوانید) روایت شده است که فرمود: «... به خدا سوگند نیکوترین اسم‌ها ما هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان قبول نمی‌کند مگر با شناخت و معرفت ما»^۲. اخبار و روایات در این زمینه بسیار و مفصل است.

آنچه مانده است و باید بدانیم:

هر مرتبه‌ی پایین‌تر، تجلی و ظهوری است از مرتبه‌ی بالاتر اسم‌های نیکوتر خداوند؛ اسم الله یا ذات الهی، تجلی و ظهوری است از حقیقت یا کُنه یا اسم اعظم یا «هو». محمد صلی الله علیه و آله و تجلی و ظهوری برای ذات الهی در خلق یا اسم الله در خلق می‌باشد. «الرحمن الرحیم» اسم‌های واحدی هستند که اشاره به رحمت خداوند دارند و از هم جدا نمی‌شوند؛ آری بین این دو تمایزی در وسعت و شدت رحمت وجود دارد؛ این دو در ذات الهی یا اسم الله هستند، و علی و فاطمه علیهم السلام تجلی و ظهور این اسم‌ها در خلق و در شهر علم یا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ»^۳ (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است) و رحیم در رحمان پیچیده شده است.

این اسم‌های سه‌گانه (الله، رحمان و رحیم) ارکان اسم اعظم هستند؛ از همین رو با رحلت کردن علی علیه السلام از این دنیا به جوار پروردگارش، جبرائیل علیه السلام ندا سر داد: «ارکان هدایت ویران شد»؛ یعنی با بازگشت سومین آنها یعنی علی علیه السلام ارکان هدایت در این جهان ویران شد؛ پس از اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام از او پیشی جسته بودند.

به جهت اهمیت این سه اسم، و حتی به جهت بر پا شدن خلق و آسمان‌ها و زمین به برکت این سه اسم، سوره‌ی فاتحه و حتی قرآن یا کتاب نوشته شده، با این اسم‌ها آغاز شد، همان طور که خداوند کتاب تکوینی را با اینها گشایش نمود. اولین چیزی که خداوند سبحان

۱ - اعراف: ۱۸۰.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۱۴۴ ؛ بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۵.

۳ - اسرا: ۱۱۰.

خلق نمود نور محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام بود؛ همان طور که در روایات آمده است^۱ و همان طور که گفته شد اینها علیهم‌السلام به ترتیب نور الله، رحمان و رحیم هستند؛ و خداوند عالم‌ترین و حکم‌کننده‌ترین است و ما از علم جز اندکی بهره نبرده‌ایم.

اسم‌های خداوند در سوره‌ی فاتحه

اسم‌های الهی که در فاتحه آمده است:

اول: الله، الرحمان و الرحیم

اسم «الله» برای ذات جامع کمالات ربّانی وضع شده است، و رحمان و رحیم دروازه‌ی این ذات می‌باشند. اگر بابِ رحمت نمی‌بود کسی از جهانیان تزکیه (پاکیزه) نمی‌شد، و هیچ کسی به کمال نمی‌رسید؛ و حتی چیزی بر عالم‌های خلقت افاضه نمی‌شود، مگر به واسطه‌ی این دو اسم. پس فیض از الله و با واسطه‌ی رحمان رحیم می‌باشد، و از همین رو خداوند می‌فرماید: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ»^۲ (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است).

دوم: رب العالمین

عالم‌ها سه تا هستند که عبارتند از:

الف- عالم ملک: یا همین عالم جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم، و از ماده-چیزی که به عدم شبیه است و بهره‌ای برای وجود داشتن ندارد مگر قابلیت برای وجود- و صورتی که ظاهر کننده‌ی آن است، تشکیل شده است. ماده با صورت قوام می‌یابد و آنچه در جسم وجود دارد مانند احساس، طعم، بو، حرکت، رشد و از بین رفتن، جملگی مربوط به این صورت جسمانی و مثالی می‌باشد نه ماده. به عنوان مثال انگشت در دست انسان، گرما و سرما و نرمی و زبری را حس می‌کند، و در بیشتر موارد هنگام مرگ انسان، جسمش به خاک تبدیل می‌شود و این انگشتان هم مشتی خاک نامیده خواهند شد.

حقیقت این است که صورت انگشت انسان از ماده برداشته شده و صورتی جدید بر آن

۱- به بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۲۴ و قبل از آن، و ج ۲۵ ص ۲۲ و ج ۵۴ ص ۱۷۰ و سایر منابع مراجعه کنید.
۲- اسراء: ۱۱۰.

عرضه گردیده است که صورت یک مشت خاک می‌باشد، که جسمی جدید است که احساسی ندارد و به این ترتیب برای ما روشن می‌شود که حس‌ها در اجسام از لوازم مربوط به صورت می‌باشد نه ماده. اینچنین است که اگر این مشت خاک تبدیل به یک پرتقال شود دارای بوی زیبا و طعمی خوش می‌شود و با اینکه ماده در انگشت و خاک و پرتقال یکسان است، اما تغییر صورت، سبب تغییر بو و طعم و احساس شده است، و حتی باعث تغییر در حرام بودن خوردن خاک و انگشت انسان، و حلال بودن خوردن پرتقال.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود «بدان ای فلانی که جایگاه قلب نسبت به جسد همانند جایگاه امام واجب الاطاعه در بین مردم است. آیا نمی‌بینی که تمام جوارح جسد عاملان و کارکنان قلب و مترجم و اداکننده‌ی عمل از طرف او هستند؟ دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عضو شهوت همه کارگزاران قلب هستند. هنگامی که قلب اراده‌ی دیدن کند، انسان دو چشمش را برای دیدن باز می‌کند و هرگاه اراده‌ی شنیدن کند دو گوشش را به کار می‌گیرد و شنوایی‌اش را فعال می‌کند و می‌شنود، و وقتی بخواهد ببوید با بینی می‌بوید و بینی است که آن بو را به قلب می‌رساند و زمانی که بخواهد صحبت کند با زبان حرف می‌زند، و هنگامی که بخواهد کاری انجام دهد، دست‌ها را به عمل وامی‌دارد و وقتی بخواهد حرکت کند با پا حرکت می‌نماید و وقتی نیت شهوت کند عضو شهوت را وادار به شهوت‌رانی می‌کند. این اعضا و جوارح همگی با تحریک قلب به فعالیت درمی‌آیند. سزاوار است که امام در فرمانی که می‌دهد، اینگونه اطاعت شود»^۱.

از اینجا درمی‌یابیم که تشریح و قانون‌گذاری به صورت نظر دارد نه به ماده، و حتی نظر داشتن به صورت مثالی ملکوتی که اصل صورت جسمانی است، کفایت می‌کند. به همین دلیل از معصومین (علیهم السلام) روایت شده است: «خداوند از زمانی که این عالم را خلق نمود به آن نگاه نکرد» و «خداوند به چهره‌ی شما نگاه نمی‌کند بلکه به قلب‌های شما نظر می‌افکند»^۲.
به این ترتیب شبهه‌ی «اکل و مأكول»^۳ (خورنده و خورده شده) پاسخ داده می‌شود؛ چرا

۱ - علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۰۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۲۴۹ ؛ فصول المهمه فی اصول الائمه: ج ۳ ص ۲۴۷.

۲ - امالی طوسی: ص ۵۳۶ ؛ بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۲۴۸.

۳ - به طور خلاصه این شبهه به این صورت است که انسان با مردن تبدیل به خاک می‌شود و ریشه‌ی درختان و نباتات آن را جذب خویش می‌کنند، و به این صورت تبدیل به میوه می‌شود و انسانی دیگر آن را می‌خورد و آنچه خورده است جزئی از جسدش می‌شود. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: این اجزای خورده شده

که وجه اشتراک بین انگشت و خاک و پرتغال در مثال، فقط ماده است و ماده عدمی است که تنها قابلیت برای وجود دارد و نه چیز دیگر.

بنابراین مشخص شد که هیچ گونه اشتراک حقیقی بین انگشت و خاک و پرتغال وجود ندارد.

ب- عالم ملکوت: عالم مثالی مجرد از ماده است، شبیه آنچه شخص در خواب می‌بیند. این عالم، از عالم جسمانی بالاتر است، و حتی بر آن سیطره دارد و در آن دخل و تصرف می‌کند. هر جسمی در عالم ملکه شکل و صورتی در عالم ملکوت دارد، که حقیقت آن جسم می‌باشد.

صورت انسان در عالم ملکوت، نفس او یا ناطقه‌ی کاشته شده در قلب او می‌باشد که تدبیر کننده‌ی جسم در این عالم مادی است. این نفس یا ناطقه‌ی کاشته شده در قلب، همان سایه‌ی عقل می‌باشد.

ج- عالم عقلی: که عالم سوم است، از عالم ملکوت بالاتر است و عالمی کلی است که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند و در آن منافات و اختلافی وجود ندارد؛ آن گونه که در عالم ملکوت و در عالم ملک وجود دارد.

غایت انسان رسیدن به این عالم است و غرض از این رسیدن، شناخت و معرفت خداوند سبحان و متعال می‌باشد و همان طور که گفته شد این شناخت، معرفت و شناخت‌گنه و حقیقت او سبحان و متعال نیست و همچنین شناخت ذات یا اسما و صفات او که عین ذاتش می‌باشند هم نمی‌باشد بلکه معرفت و شناخت سایه‌های اسم‌های نیکوی او است که همان حجت‌های الهی علیهم‌السلام می‌باشند و تأکید می‌کنیم که آنها سایه‌های اسم‌های نیکوی خداوند هستند نه خود اسم‌های نیکوی او که عین ذات او می‌باشند.

اما آنچه از بعضی روایات آمده است که آنها را «اسماء الحسنی» (نام‌های نیکو) نام نهاده است به این دلیل است که صورت، حکایت کننده‌ی اصل می‌باشد؛ هنگامی که عکس کسی

به کدام جسد باز می‌گردد؟ اگر به جسد اول بازگردد، جسد دوم بعد از مرگش ناقص خواهد بود و اگر به جزئی از جسد دوم بازگردد جسد اول ناقص خواهد بود! الزامی ندارد که جسم خورده شده، یک انسان باشد و اگر جسم خورده شده متعلق به یک حیوان باشد نیز همین مسأله پابرجا خواهد بود. به این ترتیب برخی با استناد به این شبهه، معاد جسمان را منکر می‌شوند؟

را می‌بینی می‌گویی این فلانی است در حالی که شما خود این شخص ندیده‌ای و آنچه دیده‌ای عکس او می‌باشد.

و چه بسا خداوند از خلقت کسانی را که درب رحمت را به رویشان گشود، برگزید و حجاب را از پیش روی آنان برداشت و آنان به رسول کریم ﷺ که حکایت کننده‌ی ذات یا شهر کمالات است، نظر افکندند؛ شهری که بآبش علی و فاطمه علیها السلام است؛ به عبارت دیگر اینان به سایه‌ی الله، رحمن و رحیم و وجه او سبحان و متعال در ممکنات^۱، نظر کردند.

انسان در همه‌ی این عوالم، حمد و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را می‌کند و او را تسبیح می‌گوید؛ چرا که او کریمی است که بدون هیچ چشم‌داشتی، عطا می‌کند. او در این عالم جسمانی پروردگار است؛ از مشتی خاک، گیاه رویانید، سپس منی و تخمک زنده، سپس جنین، سپس کودک، سپس جسم کودک رشد می‌کند و به تدریج به تکامل می‌رسد.

انسان در همه‌ی این مسیرها فقیر و محتاج پروردگار غنی است؛ کسی که برایش زیست‌گاه مناسب و غذای کافی جهت رشد و تکاملش را فراهم کند و آسیب‌های ناشی از اضرار و تضادها را از او دفع نماید.

شاید گفته شود: فایده‌ی این تکامل در عالم ماده چیست؟ در حالی که نتیجه و سرانجام جسم انسان که نهایت کمالش در این عالم جسمانی تبدیل شدن به مشتی خاک است، و حال آنکه خاک جماد و پست‌ترین موجودات جسمانی می‌باشد!

در پاسخ می‌گوییم: اگر جسم انسان به شکل درست و حقیقی تکامل پیدا کند و بر حلال بنا شود و با عمل صالح خالص برای خداوند پاکیزه شده باشد به مشتی خاک تبدیل نمی‌شود همان طور که در روایات آمده است، به صورت جسم انسان باقی می‌ماند: «**جسم‌های انبیا، اوصیا و شهدا و کسی که چهل هفته بر غسل جمعه مداومت داشته باشد**»^۲ را زمین نمی‌بلعد. مردم این واقعیت را در موارد متعدد لمس کرده‌اند؛ هنگامی که قبور بعضی از شهدا را نبش می‌کنند و می‌بینند که جسم آنها هیچ تغییری نکرده است، همان طور که روایت شده است که جسد حرن بیزید ریاحی رضی الله عنه نبش شد و دیده شد که با گذشت صدها سال از شهادتش به همراه حسین بن علی علیهما السلام، جسدش هیچ تغییری نکرده است.

۱ - ممکنات: موجودات فانی که وجودشان از خودشان و در دست خودشان نیست (مترجم).

۲ - رجوع کنید به تفسیر قرطبی: ج ۱۷ ص ۴ ؛ منهج رشاد لمن اراد سداد: ص ۵۶.

بنابراین از بین رفتن جسم بیشتر مردم و بازگشت آن به مشتی خاک از آن رو است که جسم را بر لبه‌ی پرتگاهی پرورش داده‌اند و با عمل صالح آن را تزکیه و پاکیزه نکرده‌اند. اما در عالم ملکوت، انسان محتاج پروردگاری است که کمالات اخلاقی را به او افزوده نماید؛ کمالاتی که او را به عالم عقل ارتقا دهد. او به پروردگاری محتاج است که هواهای نفسانی باطل و وسوسه‌های شیاطین انس و جن را که جلوی سیر او در طریق خداوند سبحان و متعال را می‌گیرند، از او دور نماید.

اما گروه کوچکی که به عالم عقل می‌رسند، آنها هم به پروردگاری نیاز دارند که به آنها افزوده نماید و هر کس را بر حسب درجه‌اش، تکامل بخشد: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۱ (بگو: ای پروردگار من، بر علم من بیفزای)؛ همان طور که گام‌هایشان را در این عالم، ثابت می‌دارد. این چنین است که تمامی موجودات در همه‌ی عوالم به پروردگار سبحان احتیاج دارند و به فضل او امیدوارند، و چشم‌انتظار عطا و بخشش پرورش‌دهنده‌شان هستند تا کامل‌شان کند و بقیایشان بخشد.

سوم: ملک یوم الدین

از مبحث پیشین مشخص شد که حجت‌های خداوند وجه الله و سایه‌ی اسم‌های نیکوی او می‌باشند؛ پس فرمان آنها عَلَيْهِمُ السَّلْطَنَةُ، فرمان او و سلطنت‌شان، سلطنت او است. بنابراین اگر یکی از آنها عَلَيْهِمُ السَّلْطَنَةُ حکومت یا سلطنت کند، پادشاهی از آن خداوند خواهد بود؛ چرا که معصوم عَلَيْهِمُ السَّلْطَنَةُ طبق شریعت خداوند حکم می‌راند و آن را بین مردم رواج می‌دهد، و اعمال او همگی به امر خدا و در جهت رضایت خداوند سبحان و متعال می‌باشد. اطاعت از این حاکم معصوم عَلَيْهِمُ السَّلْطَنَةُ واجب است و اطاعت از خداوند محسوب می‌گردد و تمرد و نافرمانی او حرام می‌باشد؛ چرا که معصیت و نافرمانی در برابر خداوند محسوب می‌گردد؛ زیرا او جانشین و خلیفه‌ی خدا در زمینش است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم).

۱ - طه: ۱۱۴.

۲ - بقره: ۳۰.

و همچنین: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا»^۱ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

و می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ (ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد).

و همچنین حق تعالی می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ أُمَّلِكِ تُؤْتِي أُمَّلِكَ مَنْ تَشَاءُ»^۳ (بگو: بارخدا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی).

آیاتی که دلالت دارند بر اینکه پادشاهی و سلطنت از آن خداوند سبحان و متعال است و از آن بندگان نیست که طبق هواهای نفس‌شان و یا گمان‌های عقلی‌شان رفتار کنند، بسیار می‌باشند.

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد هر دو قرائت «مَلِكِ» و «مَالِكِ» تضمین‌کننده‌ی این معنی که پادشاهی ثابت و پایرجا بر روی این زمین از آن او سبحان و متعال است، می‌باشند؛ چه مردم راضی باشند یا نباشند.

آری، به جهت نپذیرفتن پادشاهی او سبحان و متعال - که او آنها را بر اطاعت از ولی و حجتش و جانشینش و پادشاه تعیین شده از جانب او سبحان و متعال، مجبور نکرده است - ضرر و زیان به آنها خواهد رسید و نابودی در جان‌ها و اموالشان خواهد افتاد؛ چرا که آنها خلق شده‌اند که در این زمین بندگی و اطاعت از خداوند و کفر به طاغوت را به اختیار خود برگزینند و مجبور کردن آنها بر نپذیرفتن حکم طاغوت و پیکار با آن و بر پا داشتن حکم خدا و یاری کردن جانشین خداوند، اصل این امتحان خدا را نفی می‌کند و غرض نهایی از این کار را ضایع می‌سازد.

۱ - نسا: ۵۴.

۲ - ص: ۲۶.

۳ - آل عمران: ۲۶.

این مطلب شرافت امت محمد ﷺ و بزرگی جایگاهشان را برای ما تبیین می‌کند؛ چرا که امتی است که حکم خداوند در زمینش را در یک حادثه‌ی بی‌نظیر و بی‌سابقه اقامه می‌کند، و جانشین خدا حضرت مهدی (علیه السلام) را در روز دین (یوم الدین) یا همان آوردگاه جزا و حساب در این زمین، یاری می‌نماید.

این امت یعنی انصار و اصحاب امام مهدی (علیه السلام) بهترین امتی است که برای مردم خارج شده است؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. اما اطلاق امت محمد ﷺ با این توصیف برای کسانی که پیش از آنها بودند، امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ یعنی اینکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. چطور چنین چیزی شدنی می‌باشد در حالی که آنها خلفای خداوند یعنی علی (علیه السلام) و فرزندان او را به قتل رسانیدند؛ چه کسانی که طاغوتیان را یاری رسانیدند و چه کسانی که معصومین (علیهم السلام) را تنها گذاردند؛ هر دو گروه یکسان هستند.

آری، عده‌ی کمی بودند که معصومین (علیهم السلام) را یاری رسانیدند و در بیشتر موارد سرنوشت آنها همانند سرنوشت ائمه‌شان (علیهم السلام) بود؛ بعضی مسموم شدند و بعضی با شمشیر به شهادت رسیدند؛ همانند مالک اشتر و حجر بن عدی کندی و یاران امام حسین (علیه السلام).

شرافت این امت به این است که آنها اولین کسی را که حکم خداوند را در زمین اقامه، و قسط و عدل را بین مردم منتشر می‌کند، یاری خواهند کرد؛ و حتی می‌گوییم: او تنها شخصیت اجرا کننده‌ی کامل شریعت خدا در زمین است و بیشتر پیشینیان او (که صلوات خداوند بر آنها باد) مبلّغ، بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده بودند.

پادشاهی سلیمان و ذوالقرنین به وسعت ملک و پادشاهی او نیست، و از نظر تمکین و سلطنت به آنها به قدری داده نشده بود که به او (علیه السلام) داده خواهد شد؛ تا جایی که در برخی روایات آمده است که موسی بن عمران (علیه السلام) آرزو کرد که خودش قائم آل محمد (علیهم السلام) باشد.^۱ حال که از مبحث پیشین دانستیم که حجت‌های الهی (علیهم السلام) سایه‌های اسم‌های او سبحان

۱ - سالم اشل نقل می‌کند: شنیدم ابا جعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «موسی بن عمران در سفر اول به آنچه به قائم آل محمد (علیه السلام) در تمکین و فضل داده می‌شود، نظر افکند. پس موسی (علیه السلام) گفت: خداوند، مرا قائم آل محمد (علیه السلام) گردان. خداوند فرمود: او از نسل احمد است. سپس در سفر دوم نظر کرد و مانند همان را یافت و دوباره همان را تکرار کرد و همان پاسخ به او گفته شد. سپس به سفر سوم نظر کرد و همانند همان را مشاهده نمود. دوباره همان گفته را تکرار نمود و همان پاسخ به او داده شد». غیبت نعمانی: ص ۲۴۶؛ بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۷۷.

و متعال می‌باشند، برای ما روشن می‌شود که امام مهدی (علیه السلام) سایه‌ی اسم «مَلِکِ» او سبحان و متعال است. پس امام، حاکم و مَلِک (پادشاه) در زمین در روز خدا یعنی روز دین می‌باشد و خداوند پادشاه حقیقی روز دین می‌باشد.

مناسبت دارد که سوره‌ی فاتحه با حمد و ثنای خداوند آغاز شود و با ستایش «مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ» (پادشاه روز دین) خاتمه پذیرد.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سایه‌ی الله سبحان است و امام مهدی (علیه السلام) سایه‌ی اسم مَلِکِ سبحان و متعال، و همان طور که از ایشان (علیه السلام) روایت شده است: «با ما خداوند آغاز کرد و با ما پایان می‌دهد»!



۱ - از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «... ای علی، هدایت یعنی پیروی از امر خدا نه هوا و رأی، و گویی در برابر قومی هستی که قرآن را تاویل می‌کنند و شبهات را برمی‌گیرند و شراب را حلال می‌کنند و در اعطای زکات خساست به خرج می‌دهند و مال حرام را هدیه می‌دهند. گفتم: ای رسول خدا، اینها که این اعمال را انجام می‌دهند چه کسانی هستند؟ اهل فتنه‌اند یا از دین خارج شده‌اند؟ فرمود: آنها اهل فتنه‌اند، در آن فرو می‌روند تا اینکه عدالت، آنها را دریابد. گفتم: عدالت از ما است یا از غیر ما؟ فرمود: البته از ما است؛ با ما خداوند آغاز نمود و با ما خداوند پایان می‌دهد...». بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۲۹۸؛ امالی طوسی: ص ۶۶.

دوم: روشنگری از عبادت و استعانت

عبادت:

به طور ساده و به دور از هر پیچیدگی، عبادت خداوند سبحان و متعال یعنی اطاعت از خداوند و سر سپردن به امرهای و نهی‌های او؛ از همین رو است که امتحان اول برای برای عقل اول یعنی حضرت محمد ﷺ در عالم عقل بسیار ساده و خالی از هر گونه تفصیلی بود؛ فرمود: پشت کن، پشت کرد و فرمود: پیش آی، پیش آمد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «عقل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید، و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه گوید: عرض کردم، فدایت شوم، غیر از آنچه شما بما فهمانیده‌اید نمی‌دانیم. حضرت فرمود (علیه السلام): «خداوند تبارک و تعالی عقل را آفرید. عقل اولین مخلوقش از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: تو را بر خلقتی عظیم خلق نمودم و بر تمام مخلوقاتم کرامت بخشیدم. سپس جهل را از دریای شور و ظلمانی آفرید و فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش نیامد. خداوند عزوجل فرمود: تکبر ورزیدی، پس تو را لعنت کردم. سپس برای عقل هفتاد و پنج سرباز قرار داد.... تا آخر حدیث»^۱.

حال که عبادت به طور سادگی به معنی اطاعت می‌باشد، هر کس خدا را اطاعت کند بنده‌ی خدا است و هر کس خدا را اطاعت نکند، خداوند سبحان و متعال را بندگی نمی‌کند؛ حتی اگر در ابتدا از او چیزی ظاهر شده باشد که بر اطاعت از خدا دلالت کند، مثل رفتن جهل؛ شخص ظاهربین گمان می‌کند که پشت کردن یا رفتن جهل در جهت اطاعت از فرمان خداوند بود، ولی اگر کمی تدبر و دقت کنیم، درمی‌یابیم که در واقع اطاعت از هوای نفس خودش بود؛ درست مانند عبادت ابلیس که تکبر و معصیتش از او پیشی گرفت. اگر به این زمین نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم اولین انسانی که خلق شد پدرمان آدم (علیه السلام) بود، و اولین فرمان از جانب خداوند برای ملائکه و هر آن کس که به همراه آنها بود، سجده به آدم (علیه السلام) بود، که در واقع سجده به نور محمد ﷺ و علی (علیه السلام) که در صلب آدم جای داشتند، بود، و این سجده، برای خداوند سبحان و متعال می‌باشد، و آدم (علیه السلام) فقط قبله‌ای برای ملائکه بود که با

آن به خداوند روی آورند، و به برتر بودن او (ﷺ) نسبت به خود، اعتراف نمایند. به این صورت این سنت الهی در زمین جاری شد؛ سنت خداوندی که در آن هیچ تبدیل و تغییری نیست. خداوند جانشینان و حجت‌هایش (ﷺ) را مبعوث می‌فرماید و بندگانش را به اطاعت از آنها امر می‌کند؛ بنابراین اطاعت از آنها، اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنها، معصیت خداوند می‌باشد. اما شریعت، در زیر بال‌های آنها قرار گرفته است و آنان، مبلغان شریعت هستند. پس عمل به شریعت و پذیرفتنش بدون اطاعت از آنها و سر سپردن به آنها و تسلیم شدن در برابر آنان هیچ ارزشی ندارد. چطور ارزش داشته باشد در حالی که حکم او سبحان و متعال میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. ابلیس که لعنت خدا بر او باد طرد نمود و او لعنتش فرمود؛ چرا که سجده بر آدم را نپذیرفت و بر او تکبر ورزید، با اینکه عبادت خداوند را به غیر از این مورد، رد نکرده بود و آن گونه که روایت شده است، در عبادت خداوند بسیار کوشا بود.^۱

از اینجا مشخص می‌شود که معرفت و شناخت حجت خدا و جانشین او در زمینش، و به دنبال آن اطاعت و تسلیم شدن و گردن نهادن به او، همان اطاعت از خداوند سبحان و بندگی او می‌باشد، و آنان که حجت خدا و جانشین او در زمینش را اطاعت نمی‌کنند، خداوند سبحان و متعال را عبادت نکرده‌اند؛ حتی اگر به شریعت عمل کنند، روزه بگیرند، نماز بخوانند و حج به جا آورند. از پیامبر (ﷺ) روایت شده است: **«هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است»**.^۲ خداوند متعال می‌فرماید: **«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»**^۱ (جز این

۱ - امیر المؤمنین (ﷺ) می‌فرماید: «... پس عبرت بگیرد از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، بوج ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد. حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین، یکسان است و میان خدا و هیچ یک از بندگانش مصالحه‌ای نیست که چیزی را که بر همه‌ی جهانیان حرام کرده است، بر آن بنده مباح نموده باشد. پس ای بندگان خدا، بترسید از اینکه دشمن خدا شیطان شما را به بیماری خود (تکبر و خودپسندی) دچار گرداند و به ندای خود شما را از جای برانگیزد و سواران و پیادگان خود را بر شما فرود آورد. به جان خودم سوگند که او تیر تهدید در کمان رانده و کمانش را سخت کشیده است و از جایی نزدیک بر شما تیر می‌افکند و گفته است: « قَالَ رَبِّ يَا أُغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ » (گفت: ای پروردگار من، از آن رو که مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم)....»^۲ نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۳۸.

۲ - امامت و تبصره: ص ۱۰ ؛ مراجعه کنید به کافی: ج ۱ ص ۳۷۶ و پس از آن.

نیست که تو بیم دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است).

هرگز برای انسان به سوی صراط مستقیم هدایت، محقق نمی‌شود و نخواهد شد مادام که هدایت‌گر را نشناسد و تسلیم او نشود و مطیع فرمانش نگردد. از اینجا درمی‌یابیم هر کس که به خلیفه‌ی الله در زمینش گردن نهد و با اطاعت از او ﷺ به سمت خداوند متوجه نشود، هنگامی که می‌گوید: «**يَاكَ نَعْبُدُ**» هوای نفس خویش و ابلیس لعنت الله و جهل لعنت الله را خطاب قرارداده است، و آن هنگام که جسم او رو به قبله است، حقیقت و نفسش خلاف جهت قبله متوجه می‌گردد؛ چرا که او در حقیقت خویش، به سمت ماده و عدم متوجه شده و اطاعت خداوند را رد کرده، و نسبت به ولیّ او تکبر ورزیده است، هر چند تظاهر به اطاعت از خداوند سبحان و متعال نماید. خلیفه‌ی خدا یا امام مهدی ﷺ در این زمان، باب خداوند است، و فیض الهی و وجود از او نازل می‌گردد و روی برگردانیدن از او، روی برگردانیدن از خداوند سبحان می‌باشد، و انکار و تکذیب برتر بودن این بنده بر همه‌ی اهل زمین می‌باشد؛ آن گونه که او با اخلاصش برای خداوند این شایستگی را یافت که سبب رسانیدن فیض الهی به زمین و اهل آن باشد، و اگر او نبود زمین با اهلش نابود می‌شد؛ همان طور که از ائمه ﷺ روایت شده است.^۲ اطاعت از امام مهدی ﷺ در مواردی نمایان می‌شود؛ از آن جمله آماده شدن برای ظهور آن حضرت می‌باشد، چه آماده کردن خود باشد یا جامعه، یا مهیا کردن شرایط برای امکان‌پذیر شدن حکومت او و برپایی شریعت الهی در زمینش، و انتشار قسط و رحمت در میان بندگان.

استعانت:

بر بنده است که در همه‌ی امور دنیوی و اخروی، در اعمال و عبادتش، در خواب و بیداریش و در بیماری و سلامتی از غیر خداوند یاری نجوید. اما این مهم چگونه محقق می‌گردد، در حالی که ما از کارگر و کشاورز و مهندس و پزشک و عالم دینی و ملائکه و ارواح صالحین از جمله انبیا و اوصیا شهدا و اولیا، یاری و مدد می‌جوییم؟!

۱ - رعد: ۷.

۲ - مراجعه کنید به کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ؛ غیبت طوسی: ص ۱۳۹.

به یقین این اخلاص در استعانت از خداوند یکتا محقق نمی‌شود مگر اینکه بنده بشناسد که همه چیز قائم به او است، و او حقیقت وجود است، و همه‌ی امور به دست او می‌باشد، و هیچ حول و قوتی، و هیچ موجود و مؤثر، و هیچ علت و معلولی نیست مگر به خداوند واحد قهار.

منظورم از معرفت و شناخت بنده، معرفتی سطحی و تَهِی از یقین نیست! یقینی که در گفتار و اعمالش ظاهر شود. اگر بنده فهمید که شفا دهنده‌ی واقعی، خداوند سبحان و متعال است و هیچ دارو و هیچ پزشکی کارساز نیست مگر به خداوند، همان طور که دارو و پزشک هیچ تأثیری نخواهند داشت اگر خداوند چنین اراده‌ای فرماید، به پزشک می‌رود و دارو مصرف می‌کند و یاری جستن از اینها، همان یاری جستن از خداوند خواهد بود؛ چرا که همان گونه که از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است، این بنده جز خداوند را نمی‌بیند: «هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را قبل از آن و بعد از آن و همراه با آن مشاهده کردم».^۱

مُضَاف بر اینکه چنین بنده‌ای در بیشتر اوقات از دارو و پزشک بی‌نیاز است و با دعا یا قرائت سوره‌های از سوره‌های قرآن یاری می‌جوید. حدیثی با این مضمون روایت شده است: «سوره‌ی فاتحه شفا‌ی همه‌ی دردها غیر از مرگ، می‌باشد».^۲

باید توجه داشت که استعانت و یاری جستن از انبیا و اوصیا و ملائکه در پیشگاه خداوند سبحان به جهت برآورده شدن حاجات، با اخلاص برای او سبحان و متعال منافاتی ندارد، بلکه شفاعت آنان برای بندگان کرامتی است که خداوند آنها را به آن کرامت بخشیده، و آنان را دروازه‌هایی برای نازل شدن فضل خود و وسیله‌هایی برای افاضه‌ی رحمتش قرار داده است. حق تعالی می‌فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ»^۳ (بلکه آنان بندگان گرامی‌اند * که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند) شفاعت کردن آنها در طول زندگی‌شان به طور قطع و یقین ثابت شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا»^۴ (و اگر

۱ - عقاید اسلامی با نور اهل بیت علیهم‌السلام: ص ۱۳۷؛ شرح اسماء الحسنی: ج ۱ ص ۱۸۹.

۲ - بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۲۶۱.

۳ - انبیا: ۲۶ و ۲۷.

۴ - نسا: ۶۴.

هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند).

و شفاعتشان در روز قیامت به وسیله‌ی آیات و روایات به اثبات رسیده است و همه‌ی مسلمین بر اینکه رسول خدا ﷺ در روز قیامت شفاعت‌کننده است و شفاعتش مورد قبول می‌باشد، اجماع نظر دارند.

اما شفاعت آنها ﷺ پس از مرگشان چه برای زندگان در دنیا و چه برای مردگان در عالم برزخ نیز در قرآن ثابت شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»^۱ (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست. زنده و پاینده است. نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین. از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و هر آنچه در زمین است. چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟ آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می‌داند).

در این آیه، عبارت شفاعت بعد از عبارت آسمان‌ها و زمین آمده است یعنی پس از عبارت دنیا و آخرت؛ زمین تعبیری از زندگی مادی دنیوی و آسمان‌ها تعبیری از حیات اخروی می‌باشند و آیه وجود داشتن شفاعت را به اذن خداوند ثابت می‌کند، برای هر کس که او بخواهد چه پیامبر باشد، چه وصی و چه ولی بر بندگان مؤمنش، در دنیا و آخرت. حتی طبق تنزیل آیه که از قرائت ائمه برای آیه الکرسی روایت شده است: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...»^۲ (از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین و هر آنچه بین آنها است و هر چه پایین‌تر از آن است. چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟....).

که شفاعت را در برزخ (وَمَا بَيْنَهُمَا) و حتی در عالم‌های پایین‌تر (یعنی زمین‌های هفت‌گانه)

۱ - بقره: ۲۵۵.

۲ - از علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن خالد روایت شده است که ابو الحسن امام رضا علیه السلام قرائت فرمود: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست. زنده و پاینده است. نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین. از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین و هر آنچه بین آنها است و هر چه پایین‌تر از آن است. چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟). تفسیر قمی: ج ۱ ص ۸۳ ؛ تفسیر مجمع البیان: ج ۲ ص ۱۶۱ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱ ص ۲۶۱.

و برای جن‌های مؤمن (وَمَا تَحْتِ الثَّرَى) به اثبات می‌رساند؛ و خداوند داناتر است. بنابراین شفاعت به اثبات رسیده در این آیه مطلق است و به وقت یا حال و وضعیتی مقید نیست، و گروهی که شفاعت را نفی می‌کنند، امر برشان مشتبه شده است و گمان می‌کنند که مرگ، عدم و نیستی می‌باشد.

حقیقت این است که مرگ، انتقال نفس انسانی از سرایی به سرای دیگر است، و حقیقت این است که مرگ، تکاملی در احساس و شعور می‌باشد «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۱ (ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است)؛ حتی قرآن این مفهوم نادرست از مرگ را انکار می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ»^۲ (کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی داده می‌شود).

حال که رسول خدا ﷺ نزد خداوند سبحان و متعال زنده است و قرآن شفاعت عام مطلق بی‌قید و شرط را مگر به اذن و اجازه‌ی خداوند به اثبات رسانیده است، پس علت منتفی شدن شفاعت پیامبر به اذن خدا - در حالی که نزد او زنده است - برای آن کسی که خداوند بخواهد، چه از زندگان و چه از اموات، چیست؟ آری، تنها یک نوع شفاعت است که قرآن آن را نفی می‌نماید که شفاعت هنگام مرگ می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۳ (و بترسید از روزی که هیچ کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی دریافت نشود و هیچ یاری نشوند).

این آیه انسان را برحذر می‌دارد و او را به ترس و خشوع از روزی که خواهد آمد و در آن روز کسی شفاعت نخواهد شد، وامی‌دارد. این روزی که خواهد آمد، یا روز مرگ است یا روز قیامت؛ از آنجا که شفاعت در روز قیامت ثابت شده است، فقط روز مرگ باقی می‌ماند؛ و این چیزی است که از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است که فقط شفاعت هنگام مرگ منتفی

۱ - ق: ۲۲.

۲ - آل عمران: ۱۶۹.

۳ - بقره: ۴۸.

می‌باشد. برای کسب اطلاعات در خصوص این روایات به تفسیر صافی و سایر منابع مراجعه نمایید.^۱

بعضی از مفسران شفاعت در این آیه را به شفاعت باطلی که مشرکان از سوی بت‌هایشان و اولیایشان یعنی دشمنان خدا که لعنت خدا بر همگی‌شان باد، مدعی بودند، تأویل می‌نمایند.

این تأویل دقیقی نیست؛ چرا که آیه، شفاعت را در هنگام معینی نفی می‌کند؛ حتی این آیه شفاعت کسی که شفاعت دارد را در این روز منتفی می‌داند؛ یعنی در روز مرگ. کسی از سكرات موت و دردهای عظیم آن هنگام خروج روح از بدن نجات پیدا نمی‌کند مگر کسانی که با بدن‌هایشان همنشین مردم بوده‌اند در حالی که روح آنها قرین ملاء اعلی می‌باشد. هنگامی که انسان روحش را در دنیا و ماده به سختی یا در گستره‌ی وسیعی گرفتار کرده و دل‌بستگی‌های بسیاری به آن پیدا کرده باشد، خروج روحش از بدن نیازمند به قطع کردن و بریدن تمامی این دل‌بستگی است؛ درست مانند خارج کردن خار از میان توده‌ای پشمی. اگر در این وضعیت به خوبی اندیشه کنیم درمی‌یابیم که اصولاً شفاعت در چنین این حالتی قابل مسیر انسانی در این زمین، نقض شدنشان را ندیده‌ایم مگر در حالت‌های خاص و نادر، به جهت اثبات وجود خداوند؛ مانند سوختن ابراهیم (علیه السلام) توسط آتش، با وجود اینکه اگر در این وضعیت نیز عمیق شویم چیزی از خرق قانون تکوینی و قوانین الهی می‌باشد؛ قوانینی که در طول مسیر انسانی در این زمین، نقض شدنشان را ندیده‌ایم مگر در حالت‌های خاص و نادر، به جهت اثبات وجود خداوند؛ مانند سوختن ابراهیم (علیه السلام) توسط آتش، با وجود اینکه اگر در این وضعیت نیز عمیق شویم چیزی از خرق قانون تکوینی در آن نمی‌بینیم؛ شاید آتش ابراهیم سوزنده بود و بدن ابراهیم نیز قابل سوختن، ولی به دلیلی از آن دور شده و یا با حجابی، جدا شده باشد؛ خداوند داناتر است (و الله اعلم).

* * *

سوم: روشنگری از صراط مستقیم

همان، خداوند سبحان و متعال می‌باشد: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (به اخلاق الهی آراسته شوید). همان انسان کامل یعنی حضرت محمد ﷺ است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَهْمِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^۲ (من فقط جهت به کمال رسانیدن مکارم اخلاقی مبعوث شدم) و «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۳ (و تو بر خلقی عظیم هستی).

همان علی و فاطمه علیهم السلام است: «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن»^۴.

همان حسن و حسین علیهم السلام است: «حسین از من است و من از حسین»^۵.

و همان عبادت سجاد علیه السلام علم باقر علیه السلام صدق صادق علیه السلام صبر موسی علیه السلام خوشنودی رضا علیه السلام جود و بخشش جواد علیه السلام هدایت هادی علیه السلام تقوی و پاکیزگی و زکات عسکری علیه السلام است.

و همان مهدی علیه السلام است و همان مهدی علیه السلام است و همان مهدی علیه السلام است.

کلمه‌ای که آن را نوشته شده بر پهنه‌ی آسمان، و در زمین بر سنگ سخت، و بر آب و بر برگ درختان، می‌بینم. «أَقْلَمُ يَدَبُرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ * أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ * أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَآكَرَهُمُ لِلْحَقِّ كَارَهُونَ * وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ * أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرَجًا فخرَجَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ * وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ»^۶ (آیا در این سخن نمی‌اندیشند؟! یا برای آنها چیزی نازل شده است که برای نیاکانشان نازل نشده بود؟! * یا آنکه فرستاده‌شان را نشناخته‌اند که انکارش می‌کنند؟! * یا می‌گویند دیوانه است؟! نه، پیامبرشان به حق بر آنها مبعوث شد، ولی بیشترینشان از حق کراهت دارند * اگر حق از پی هوس‌هایشان می‌رفت، آسمان‌ها و زمین و هر که در آنها است تباہ می‌شد، ولی ما اندریشان فرستادیم و آنها از اندریشان رویگردان شدند * یا تو از آنها مزدی می‌طلبی؟ مزد

۱ - بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۱۲۹ ؛ شرح اسماء الحسنی: ج ۱ ص ۴۱ ؛ تفسیر رازی: ج ۹ ص ۶۴.

۲ - مکارم الاخلاق: ص ۸ ؛ بحار الانوار: ج ۱۶ ص ۱۲۶.

۳ - قلم: ۴.

۴ - امالی صدوق: ص ۴۲۵ ؛ مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۱۲۶.

۵ - کامل الزیارات: ص ۱۱۶ ؛ شرح الاخبار: ج ۳ ص ۸۸.

۶ - مؤمنون: ۶۸ تا ۷۴.

پروردگارت بهتر است، که او بهترین روزی دهندگان است * هر آینه تو آنها به راه راست می‌خوانی * و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند).

بارالها! تویی شایسته‌ی ستایش؛ چرا که تو پرودگار کریم رحمان رحیم در همه‌ی عالم‌ها هستی. ما اعتراف می‌کنیم که پادشاهی از آن تو است، و روزی خواهد آمد که در عمل پادشاهی از آن تو خواهد بود؛ چه این روز، روز قیامت صغری و ظهور امام مهدی علیه السلام باشد و چه روز قیامت کبری؛ آن هنگام که اولیای تو بر اعراف خواهند بود و بین بندگان تو حکم می‌رانند و به اذن تو، گروهی را به بهشت و گروهی را به جهنم وارد می‌کنند.

و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً
و حمد و ستایش مخصوص خداوند است که اول و آخر و ظاهر و باطن می‌باشد

* * *

باقی‌مانده‌ی آل محمد علیهم السلام

رکن شدید، احمد الحسن

وصی و فرستاده‌ی امام مهدی علیه السلام

به سوی تمامی مردمان

تأیید شده با جبرئیل، تسدید شده با میکائیل، یاری شده با اسرافیل

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

(فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است)

احمد الحسن

نجف اشرف - ۲۶ شوال ۱۴۲۴ هـ. ق^۱